

## سیر تاریخی آثار قاضی نعمان (۲)<sup>۱</sup>

اسماعیل ق. پوناوالا<sup>۲</sup>

ترجمه: محمد عافی خراسانی<sup>۳</sup>

### چکیده

در این مقاله، ۱۳ کتاب از آثار قاضی نعمان مصری (قرن چهارم) که در زمان حکومت منصور (۳۳۴-۳۴۱ ق) نوشته، معرفی می شود. برخی از این آثار در زمینه امامت و پاسخ به اهل تسنن و بعضی دیگر در موضوع فقه برمبنای اهل بیت است. ذیل هر عنوان، توضیحات کتابشناسی و نسخه شناسی بیان شده و تعلیقات فراوان مترجم به این توضیحات کمک می کند.

### کلید واژه‌ها

قاضی نعمان مصری - تألیفات؛ دانشوران اسماعیلی - قرن چهارم قمری؛ امامت - کتابشناسی؛ فقه - کتابشناسی.

---

۱. عنوان لاتین اثر: "The Chronology of al-Qāḍī I-Nu'mān's Works" و در مجله Arabica شماره ۶۵ (سال ۲۰۱۸ م) به چاپ رسیده است.  
۲. Ismail K. Poonawala. (استاد دانشگاه کالیفرنیا)  
۳. طلبه سطوح عالی حوزه علمیه قم؛ دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران، دانشکدگان فارابی m.afi@ut.ac.ir

## کتاب‌های تألیف شده در دوران منصور (حک ۳۳۴ق / ۹۴۶م - ۳۴۱ق / ۹۵۳م)

### ۱۰- کتاب فی الإمامة

قاضی نعمان در الأرجوزة المختارة بیان می‌کند که قصد دارد کتابی درباره امامت (کتاب فی الإمامة) تألیف کند.<sup>۱</sup> به نظر می‌آید که وی این کتاب را پیش از آن که شرح الأخبار و دعائم<sup>۲</sup> را به پایان برساند، تکمیل کرده است؛ چرا که چهارارجاع در شرح الأخبار و یک ارجاع در دعائم به این کتاب دیده می‌شود.<sup>۳</sup> هم‌چنین قاضی نعمان در المناقب و المثالب

۱. قاضی نعمان، الأرجوزة المختارة، صص ۲۰۰-۲۰۳ (ابیات ۱۹۶۷-۱۹۶۸، ۱۹۸۹-۱۹۹۴). وی در این بیت‌ها می‌گوید:

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| لو كان فيما جاء منها مقصدي     | لو كان فيما جاء منها مقصدي     |
| وسوف أحكيها مع الدلائل         | وسوف أحكيها مع الدلائل         |
| وليس يستقيم في الأشعار         | وليس يستقيم في الأشعار         |
| وقد ذكرتُ ههنا مُتَوَّها       | وقد ذكرتُ ههنا مُتَوَّها       |
| في جامع يكون في المقدار        | في جامع يكون في المقدار        |
| إن عشتُ بعدَ ذا و شاءَ اللهُ   | إن عشتُ بعدَ ذا و شاءَ اللهُ   |
| فيعلمُ المنصفُ وَهُوَ العالِمُ | فيعلمُ المنصفُ وَهُوَ العالِمُ |
| و أنه يقوم من عَقِبِهِ         | و أنه يقوم من عَقِبِهِ         |

۲. این دو کتاب، هر دو در طول دوران حکومت معز تکمیل شده‌اند. من در جای دیگری استدلال نموده‌ام که دعائم در سال ۳۴۹ق / ۹۶۰م کامل شده است [مترجم: در ادامه همین مقاله نیز به این مسئله پرداخته شده که خواهد آمد]. در نتیجه، کتاب الإمامة باید پیش از این تاریخ تألیف شده باشد. [مترجم: چکیده سخن نویسنده این است که از یک سو، در الأرجوزة المختارة که در دوران قائم نوشته شده، قاضی نعمان به قصد تألیف این کتاب اشاره می‌کند و از سویی دیگر، این کتاب پیش از کتاب‌هایی مانند دعائم (که در زمان معز نوشته شده) به رشته تحریر درآمده است؛ از این رو، احتمالاً این کتاب در دوران منصور (یعنی بین این دو زمان)، تألیف شده است. گرچه می‌توان به نویسنده اشکال کرد که این احتمال نیز وجود دارد که این کتاب در اوایل دوران معز (پیش از ۳۴۹ق) و یا اواخر دوران قائم (پس از نگارش الأرجوزة المختارة) نوشته شده باشد. شاید نیز آقای پوناوالا این زمان را تنها به عنوان یک احتمال موجه بیان نموده است.]

۳. قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج ۱، ص ۳۶۴؛ وی می‌گوید:

«الحُجَّةُ فِي إِمَامَةِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، يَخْرُجُ عَنْ حَدِّ هَذَا الْكِتَابِ [...] وَقَدْ بَسَطْتُ ذَلِكَ فِي كِتَابِ الْإِمَامَةِ».

## نیز به این کتاب ارجاع داده است.<sup>۱</sup>

[مترجم: در این جمله، باید «تخرج» (به صورت مؤنث) باشد، به ویژه که ادامه این متن، فعلی که به آن عطف شده (تَقَطُّعُ) نیز، مؤنث است. به هر روی، باید گفت «یخرج» در چاپ شرح الأخبار نیز وجود دارد و این لغزش از سوی آقای پوناوالا در نقل از آن نیست.] همان، ج ۱، ص ۳۶۵. وی می‌گوید:

«فَأَمَّا خِلاَفُ مَعَاوِيَةَ عَلِيٍّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَقَدْ تَعَلَّقْتُ بِهِ بِنِوَامِيَّةٍ [...] وَالْحُجَّةُ عَلَى هَؤُلَاءِ مَذْكَورٌ فِي كِتَابِ الْإِمَامَةِ، قَدِمْتُ ذِكْرَهُ، فَمَنْ أَتَرَ عَلِمَ ذَلِكَ وَجَدَهُ فِيهِ».

[مترجم: در اصل مقاله در اعراب‌گذاری واژه‌های این عبارت در مقاله، دو لغزش رخ داده است: یکی این که «بنوأمیة» ذکر شده که درست آن، «بنوأمیة» است. دیگر این که «قدمت ذکره» آمده که درست آن نیز، «قدمت ذکره» است. البته روشن است که این گونه اشتباه‌ها حتی اگر اشتباه تایپی نباشد، ناچیز است و چیزی از ارزش مقاله آقای پوناوالا نمی‌کاهد.] همان، ج ۲، ص ۲۳۵. وی بیان می‌کند:

«وَقَدْ أَثْبَتْنَا فِي هَذَا الْكِتَابِ أَنَّهُ [عَلِيٌّ] أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَلَمْ نَقْصِدْ فِيهِ تَأْكِيدَ الْإِمَامَةِ، لِأَنَّ ذَلِكَ يَخْرُجُ - كَمَا قُلْنَا - عَنْ حَدِّ هَذَا الْكِتَابِ وَقَدْ بَسَطْنَاهُ فِي كِتَابٍ غَيْرِهِ».

همان، ج ۳، ص ۳۱۸. وی می‌گوید:

«[مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ] وَالْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ تَخْرُجُ عَنْ حَدِّ هَذَا الْكِتَابِ وَنَحْتَأْجِ إِلَى كِتَابٍ مِثْلِهِ؛ وَقَدْ ذَكَرْنَا مَا يَكْتَفِي بِهِ فِي كِتَابِ اخْتِلَافِ أَصُولِ الْمَذَاهِبِ وَكِتَابِ الْإِمَامَةِ وَغَيْرِهِمَا مِمَّا جَمَعْتُهُ».

[مترجم: در این جا نیز، «يكتفي» (مجهول) درست است، نه «يكتفي» (صیغه معلوم که در مقاله آمده است).]

همو، دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۶۷؛

al-Qādī l-Nu'mān, The Pillars of Islam, I, p. 324-325.

قاضی نعمان می‌گوید:

از آن جا که سخن گفتن به صورت جامع درباره حق ایشان [یعنی امامان] در امامت و استدلال در این باره، خارج از موضوع این کتاب است؛ ما کتابی [جدگانه] را به مسأله امامت اختصاص داده‌ایم.

[مترجم: عبارت عربی چنین است: «إِذْ كَانَ اسْتِقْصَاءُ الْكَلَامِ فِي ذِكْرِ إِمَامَتِهِمْ وَالِاحْتِجَاجُ فِي ذَلِكَ يَخْرُجُ عَنْ حَدِّ هَذَا الْكِتَابِ وَقَدْ أَفْرَدْنَا لَهُ كِتَابًا فِي ذِكْرِ الْإِمَامَةِ خَاصَّةً». از آن جا که پیش از «قد أفردنا»، او ذکر شده، باید گفت ترجمه آقای پوناوالا دقیق نیست و ترجمه درست این گونه است: «از آن جا که سخن گفتن به صورت جامع درباره امامت ایشان [یعنی امامان] و استدلال در این باره، در این کتاب نمی‌گنجد؛ ضمن این که ما کتابی را جدگانه به امامت اختصاص داده‌ایم...».]

۱. قاضی نعمان، المناقب والمثالب، ص ۲۴۸. وی می‌گوید:

«عَلَى هَذَا بُنِيَ الْإِسْلَامُ وَبِهِ جَاءَ الرَّسُولُ وَنَطَقَ الْكِتَابُ، لَا عَلَى أَنْ يَكُونَ مَنْ ادَّعَى حَقًّا عَلَى غَيْرِهِ، انْتَصَفَ مِنْهُ بِيَدِهِ وَاسْتَعَانَ عَلَى ذَلِكَ بِغَيْرِهِ. وَإِنَّمَا هَذِهِ أَعْمَالُ الْجَاهِلِيَّةِ الْخَارِجَةِ عَنْ أَحْكَامِ الْأُمَمِ الْمِلِّيَّةِ فَأَحْيَا مَعَاوِيَةَ وَأَقَامَهَا

ادریس عماد الدین می‌گوید این کتاب چهار جزء بوده است.<sup>۱</sup> اما به هر روی، باید گفت این کتاب نیز برجای نمانده است.

### ۱۱- کتاب الردّ علی الخوارج

قاضی نعمان در دو تا از کتاب‌هایش که آن‌ها را در دوران حکم‌رانی معز تألیف نموده، یعنی در شرح الأخبار<sup>۲</sup> و کتاب المناقب و المثالب<sup>۳</sup> به کتاب الردّ علی الخوارج (ردّیه‌ای بر خوارج) ارجاع داده است.

اما ادریس عماد الدین به این کتاب در عیون الأخبار اشاره نمی‌کند. از این رو، به نظر می‌رسد که نام این کتاب در السیرة الکتامیة نیز که چنان که گذشت، منبع اصلی ادریس عماد الدین بوده،<sup>۴</sup> نیامده است.<sup>۵</sup>

شایسته ذکر است که ابویزید مَخَلد، در سال ۳۳۲ ق/ ۹۴۴-۹۴۳ م قیام خوارج را آغاز کرد. این قیام، دولت فاطمیان را با چالش بزرگی روبرو ساخت. اما منصور در نهایت، مَخَلد را در سال ۳۳۶ ق/ ۹۴۷ م شکست داد و به یادبود پیروزی خود بر شورشیان، پایتخت تازه‌ای به نام المنصوریه ساخت.<sup>۶</sup> به هر روی، باید گفت این کتاب نیز برجای نمانده است.

---

وَدَعَىٰ بِالدُّنْيَا مَن آثَرَهَا [...] وَاسْتَقْصَاءُ الْحُجَجِ كَمَا ذَكَرْنَاهُ فِي هَذَا الْبَابِ يَخْرُجُ عَنْ حَدِّ هَذَا الْكِتَابِ وَذَلِكَ مُبَيَّنٌّ فِي كِتَابِ الْإِمَامَةِ وَإِنَّمَا قَصَدْنَا هَاهُنَا إِلَىٰ إِبْطَالِ دَعْوَىٰ مَعَاوِيَةَ لِلْخِلَافَةِ».

۱. ادریس عماد الدین، عیون الأخبار، ج ۶، ص ۶۵.

۲. قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج ۱، ص ۳۶۵. وی می‌گوید:

«ثُمَّ افْتَرَقَتْ عَنْهُ الْخَوَارِجُ بَعْدَ التَّحْكِيمِ الْحَكِيمِ [...] وَالْحُجَّةُ عَلَيْهِمْ تَخْرُجُ أَيْضاً عَنْ حَدِّ هَذَا الْكِتَابِ وَقَدْ أَفْرَدْتُ كِتَاباً فِي الرَّدِّ عَلَيْهِمْ، فَمِنْ آثَرِ النَّظَرِ فِي ذَلِكَ وَجَدَهُ فِيهِ».

[مترجم: در اصل مقاله، «التحكيم» با الف و لام آمده است، در حالی که این کلمه با الف و لام در این جا، از یک سو، از نظر جمله بندی نادرست است و از سوی دیگر، در اصل شرح الأخبار نیز این واژه بدون ال آمده است.]

۳. مترجم: در ادامه، در ذیل عنوان کتاب المناقب و المثالب به ارجاع مذکور اشاره می‌شود.

۴. مترجم.

5. Poonawala, "Al-Qādī al-Nu'mān's works and the sources," p. 111.

۶. مترجم: آقای پوناوالا با یادکرد از این نکته احتمالاً درصدد آن است که شورش خوارج را از

## ۱۲- الأرجوزة الموسومة بذات المَحْنِ في سيرة المَخْلَدِ بن كَيْدَادِ المَارِقِ الدَّجَالِ

الأرجوزة الموسومة بذات المَحْنِ في سيرة المَخْلَدِ بن كَيْدَادِ المَارِقِ الدَّجَالِ (ارجوزه‌ای به نام عصاره رنج‌ها: زندگی‌نامه مَخْلَدِ بن کیداد، از دین برگشته دغل‌باز)

انگیزه‌های احتمالی قاضی نعمان ذکر کند که احتمالی واقع بینانه است. هرچند می‌توان گفت با توجه به حضور پررنگ خوارج در شمال آفریقا که از مهم‌ترین رقبیان اسماعیلیه در آن سرزمین بوده‌اند (چنان که خود پوناوالا نیز در ادامه، اشاره‌هایی به این مطلب دارد)، حتی اگر شورش مخلد نیز رخ نمی‌داد، باز هم انگیزه کافی برای نگارش چنین رديه‌ای بود. برای اشاره به سندی دیگر از حضور چشم‌گیر خوارج در سرزمین‌های غرب جهان اسلام، می‌توان از سخن صحاری (قرن ۵ق) یاد کرد که آن مناطق را «أكثر البلدان سُراةً» می‌خواند. نک: صحاری، الأنساب، ج ۲، ص ۶۳۸.

۱. مترجم: آقای پوناوالا تعبیر «ذات المَحْنِ» را به «the Essence of Tribulations» ترجمه نموده است. یعنی احتمالاً وی واژه «ذات» را در این جا به معنای «ذات الشیء» یعنی نَفْس و حقیقت و ماهیت یک چیز در نظر گرفته است؛ چنان که در برخی از منابع به چنین معنایی نیز اشاره شده است (برای نمونه، نک: فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۱۲). اما شاید این معنا مقداری متأخرتر باشد (چنان که برخی به اصیل نبودن آن تصریح دارند (راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۳۳) بلکه شاید استعمال این کلمه در چنین معنایی متأثر از ادبیات علمی مانند فلسفه و... ایجاد شده باشد. گرچه از برخی از معاجم کهن برمی‌آید که این معنا نیز اصیل است، مانند ازهری که گفته است: «و ذات الشیء: حقیقتة و خاصته» (تهذیب اللغة، ج ۱۵، ص ۳۴) و از سویی دیگر، معنای اصلی در واژه «ذات» که شاید معنای دیگر نیز از همین معنا گرفته شده باشد، معنای «صاحب و دارا» (یعنی همان مؤنث «ذو») (برای نمونه، نک: خلیل بن احمد، کتاب العین، ج ۸، ص ۲۰۷؛ ازهری، تهذیب اللغة، ج ۱۵، ص ۳۳؛ الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۵). یعنی به خاطر مؤنث بودن «ارجوزه»، «ذات» نیز مؤنث است. با در نظر گرفتن این معنا، نام کتاب این چنین می‌شود: «در بردارنده مشکلات و رنج‌ها» و این معنا نیز کاملاً هم خوانی دارد؛ هرچند، معنای آقای پوناوالا نیز محتمل است؛ چنان که برخی از لغویان به استفاده بسیار از واژه «ذات» به معنای «حقیقت» در زبان متکلمان اشاره دارند (نک: مطرزی، المغرب، ج ۱، ص ۳۱۲) و قاضی نعمان نیز در طولایی در علم کلام داشته است.

۲. مترجم: (د ج ل) به معنای پوشیدن است (برای نمونه، نک: ابن فارس، مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۳۲۹). «دَجَال» در لغت عرب به معنای شخص مکار و حلیه‌گرو دروغگو است؛ زیرا دروغگو، حقیقت را با دروغ می‌پوشاند (ازهری، تهذیب اللغة، ج ۱۰، ص ۳۴۴؛ ابن سیده، المحکم و المحيط الأعظم، ج ۷، ص ۳۳۰). یکی از شخصیت‌های شیطانی در آخر الزمان، «دَجَال» گفته می‌شود (نک: جوهری، الصحاح، ج ۴، ص ۱۶۹۵) که یکی از علت‌های آن نیز همین دروغگویی او و پوشاندن حق است.

قاضی نعمان در اواخر کتاب افتتاح الدعوة، شرح کوتاهی از آن چه پس از درگذشت مهدی رخ داده، آورده و می‌گوید:

«شورش او [ابویزید مَخْلَد بن کیداد] از هنگامی که وی به قَیْرَوَان رسید تا هنگامی که از آن جا بیرون رفت، بیست ماه به طول انجامید. من شرح جامعی از ماجراهای او در کتابی بزرگ بیان کرده‌ام و همه آگاهی‌های مربوطه را گردآوری نموده‌ام»<sup>۱</sup>.  
قاضی نعمان در شرح الأخبار به این کتاب ارجاع داده<sup>۲</sup> و در المناقب و المثالب نیز به

---

آقای پوناوالا نیز در این جا در ترجمه «دجال» به انگلیسی، واژه «Impostor» را به کار گرفته که همین معنا (یعنی «دغل باز») را می‌رساند.

۱. قاضی نعمان، افتتاح الدعوة، ص ۳۳۴. متن عربی چنین است:  
«وَقَامَ الْقَائِمُ بِأَمْرِ اللَّهِ [...] ثُمَّ تَارَعَ عَلَيْهِ الدَّجَالُ [...] مَخْلَدُ بْنُ كَيْدَادٍ [...] وَانْتَهَى إِلَى كَيْانَةٍ، قَلْعَةٍ بِنَاحِيَةِ الزَّابِ، فَاحْتَصَرَهَا وَحَاصِرَةُ الْمَنْصُورِ بِهَا، حَتَّى أَمَكَّنَهُ اللَّهُ مِنْهُ أُسَيْراً [...] ثُمَّ مَاتَ فِي الْأَسْرِ [...] وَكَانَتْ مُدَّتُهُ مُدَّةً وَصَلَ إِلَى الْقَيْرَوَانِ إِلَى أَنْ خَرَجَ مِنْهَا عَشْرِينَ شَهْرًا وَقَدْ ذَكَرْتُ أَخْبَارَهُ وَاسْتَقْصَيْتُ ذِكْرَهَا فِي كِتَابِ ضَخْمٍ جَمَعْتُ ذَلِكَ فِيهِ».  
هم چنین، نک:

al-Qādī I-Nu'mān, Founding the Fatimid State, p. 232.

۲. قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۴۳۱. وی می‌گوید:  
«وَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا كَانَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَالِ اللَّعِينِ، مَخْلَدٍ فِي أَيَّامِ الْقَائِمِ وَالْمَنْصُورِ وَالْمُعْتَرِّ (صَلْعَم) لَمَّا قَامَ مِنْ بَعْدِهِمْ. وَقَدْ بَسَطْنَا مِنْ أَخْبَارِ فِتْنَةِ الدَّجَالِ اللَّعِينِ، مَخْلَدٍ، وَمَا كَانَ مِنَ الْآيَاتِ وَالْبِرَاهِينِ وَالْمُعْجَزَاتِ فِيهَا لِلْقَائِمِ وَالْمَنْصُورِ (صَلْعَم) كِتَابًا ضَخْمًا كَبِيرًا اسْتَقْصَيْنَا فِيهِ جَمِيعَ مَا جَرَى فِي ذَلِكَ. وَقَدْ بَسَطْنَا أَيْضًا كِتَابًا عَدَدًا فِي سِيرَةِ [الْمُعْتَرِّ] حِينَ انْتَهَى إِلَيْهِ وَمِمَّا أْفَرَدَهُ اللَّهُ بِهِ وَخَصَّهُ بِالْفَضْلِ فِيهِ».  
عبارت بالا باید تصحیح شده و بدین گونه خوانده شود:  
«وَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا كَانَ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَالِ اللَّعِينِ، مَخْلَدٍ فِي أَيَّامِ الْقَائِمِ وَالْمَنْصُورِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَالمُعْتَرِّ عَلَيْهِ السَّلَام، لَمَّا قَامَ مِنْ بَعْدِهِمَا. وَقَدْ بَسَطْنَا مِنْ أَخْبَارِ فِتْنَةِ الدَّجَالِ اللَّعِينِ مَخْلَدٍ، وَمَا كَانَ مِنَ الْآيَاتِ وَالْبِرَاهِينِ وَالْمُعْجَزَاتِ فِيهَا لِلْقَائِمِ وَالْمَنْصُورِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا كِتَابًا ضَخْمًا كَبِيرًا، اسْتَقْصَيْنَا فِيهِ جَمِيعَ مَا جَرَى فِي ذَلِكَ. وَقَدْ بَسَطْنَا أَيْضًا كُتُبًا عَدِيدًا فِي سِيرَةِ [الْمُعْتَرِّ] حِينَ انْتَهَى إِلَيْهِ وَمِمَّا أْفَرَدَهُ اللَّهُ بِهِ وَخَصَّهُ بِالْفَضْلِ فِيهِ».

اصلاح عبارت بالا، بر مبنای این نسخه است: شرح الأخبار، نسخه خطی ۹۴۲/۸۶، جزء ۷-۱۶، D. نک:  
Delia Cortese, Ismaili and Other Arabic Manuscripts: A Descriptive Catalogue of Manuscripts in the Library of the Institute of Ismaili Studies, p. 55.

از دکتر وافی مؤمن (Wafi Momin) به خاطر مقابله این ارجاع، سپاسگزارم. [مترجم: چنان که پیش‌تر نیز گذشت، دوران حکومت معز از ۳۴۱ ق آغاز می‌شود؛ در حالی که مخلد پیش از این، در دوران منصور (سال ۳۳۶ ق) شکست نهایی را خورده است؛ بنابراین قیام او به هیچ وجه در دوران معز نبوده است. اما با این وجود، می‌بینیم که در عبارتی که در این جا آورده شد، چه در چاپ کتاب و چه در نسخه‌ای که پوناوالا از آن نقل می‌کند، بخشی از قیام مخلد هم‌زمان با دوران حکم‌رانی معز دانسته شده است («فتنة الدجال اللعين، مَخْلَدٌ فِي أَيَّامِ الْقَائِمِ وَالْمَنْصُورِ وَالْمُعَزِّ»). احتمالاً این مطلب نشان از آن دارد که برخی از سطرهای این عبارت، در برخی نسخه‌ها جایجا شده است که باعث شده نام معز در این جای عبارت بیاید. هم‌چنین باید گفت در عبارتی که پوناوالا از نسخه نقل می‌کند، برخلاف عبارت چاپی کتاب، دو اشتباه وجود دارد. اشتباه نخست، زائد بودن «إلى» در تعبیر «في سيرة [المُعَزِّ إِلَى حِينَ] انتهی إليه» است. یعنی طبیعتاً قاضی نعمان در سیره المعز به آن چه در خلافت معز روی داده نیز، پرداخته است، در حالی که «إلى» معنای عبارت را به گونه‌ای می‌سازد که گویا قاضی نعمان می‌گوید: «در سیره المعز به آن چه تا زمان به خلافت رسیدن معز روی داده، پرداخته‌ایم!» گرچه ممکن است با توجه به ادامه عبارت، یعنی «إلى حِينَ انتهی إليه و ممَّا أفرده الله به و حصَّه بالفضل فيه» بتوان تعبیر «إلى» را توجیه نمود و عبارت را به این معنا دانست که «در سیره المعز به آن چه تا زمان به خلافت رسیدن معز روی داده و چندی از آن چه در زمان خلافتش روی داده است، پرداخته‌ایم!» یعنی باید مرجع ضمیر «فيه» در «ممَّا أفرده الله به و حصَّه بالفضل فيه» را به «امر خلافت» برگرداند. اما روشن است که این توجیه تا چه اندازه متکلفانه است. اشتباه دوم در این نسخه، «كُتِبَ عديداً» است که باید «كُتِبَ عديداً» باشد (البته ممکن است اشتباه تایپی یا... در مقاله آقای پوناوالا باشد). از این رو، احتمالاً نسخه‌ای که پوناوالا نیز از آن نقل می‌کند، هر چند عبارت استوارتری نسبت به عبارت چاپی دارد، اما چندان عاری از لغزش نیست. پایان سخن مترجم]

۱. مترجم: آقای پوناوالا از آن چه در شرح الأخبار آمده با «ارجاع می‌دهد» («refers to») و از آن چه در المناقب و المثالب آمده با تعبیر «اشاره می‌کند» («alludes to») یاد نموده است، اما به نظر می‌رسد که استفاده وی از این تعبیرهای گوناگون، تنها برای عبارت پردازی و تفنن است؛ زیرا با واکاوی عبارت‌هایی که پوناوالا از این دو کتاب آورده، هیچ تفاوتی در شیوه یادکرد این دو کتاب از کتاب فتنة مخلد به چشم نمی‌آید.

۲. قاضی نعمان، کتاب المناقب و المثالب، ص ۳۹۶. وی می‌گوید:

«وَأَثْبَتْنَا سِيرَةَ الْقَائِمِ وَالْمَنْصُورِ [...] وَأَخْبَارَ الْفِتْنَةِ الَّتِي اسْتَدْبَرَهَا الْقَائِمُ وَاسْتَقْبَلَهَا الْمَنْصُورُ وَكُلِّ مَا جَرَى فِي ذَلِكَ مِنْ خَبَرٍ مَذْكُورٍ وَأَمْرٍ مَشْهُورٍ فِي كِتَابٍ أَيْضًا فِي مَقْدَرِ ذَلِكَ. فَمِنْ ابْتَعَى ذَلِكَ أَصَابَهُ فِيهِ».

[مترجم: در اصل مقاله، در این جا «في مقدرا ذلك»، اشتباه تایپی یا تصحیف از «في مقدار ذلك»

به گفته ادریس عماد الدین، این کتاب دو بخش (جُزءان) داشته است.<sup>۱</sup> از این کتاب نیز هیچ نسخه‌ای در دست نیست.

### ۱۳- کتاب فيما رَفَضْتَهُ الْعَامَّةُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ

قاضی نعمان در المجالس و المسایرات بیان می‌کند که منصور با صدور فرمانی از وی خواسته بوده که اطلاعاتی را درباره آن دسته از آیات قرآن [کریم] گردآوری کند که عامه [یعنی اهل سنت]<sup>۲</sup> آن‌ها را با این تصور که جزو کتاب الهی نیستند، جزو قرآن به شمار نیاورده‌اند. قاضی نعمان در پی این دستور، با خود گفته:

«چگونه ممکن است کسی که ادعا دارد که معتقد به دین اسلام است، جرأت کند که بخشی از آیات قرآن را انکار کرده و کنار بزند؟! [...]»<sup>۳</sup> سپس با خود گفتم: «مگر می‌شود که ولی الله [= امام] چیزی بگوید و وجود نداشته باشد؟! از این رو، من قرآن را گشودم که نگاهم به همان آیه آغازین افتاد: ۶ بسم الله الرحمن الرحيم ۵ و فوراً به یاد کسانی افتادم که معتقد بودند این آیه جزو قرآن نیست [...] پس از آن، دست و دلم به این کار رفت تا جایی که ۲۰ ورقه مطلب در این باره گردآوردم. سپس این اندازه از کارم را به منصور پیشکش

---

است؛ چنان که با مراجعه به المناقب و المثالب نیز روشن می‌شود که «في مقدار ذلك» آمده است.

وی در جای دیگری، از کتاب خود، المناقب و المثالب، ص ۴۳۱ می‌گوید:

«[...] ما كان من فتنة الدجال اللعين، مُخَلَّدٍ في أيام القائم [...] وقد بسطنا من أخبار فتنة الدجال اللعين، مُخَلَّدٍ، وما كان من الآيات والبراهين والمعجزات فيها للقائم والمنصور (صلعم) كتاباً ضخماً كبيراً استقصينا فيه جميع ما جرى في ذلك».

[مترجم: با مراجعه به کتاب المناقب و المثالب، روشن شد که این ارجاع دهی نادرست است و این عبارت در واقع، در شرح الأخبار، ج ۳، ص ۴۳۱ وجود دارد، نه المناقب و المثالب، ص ۴۳۱؛ چنان که پیش‌تر، نقل این عبارت از شرح الأخبار گذشت].

۱. ادریس عماد الدین، عیون الأخبار، ج ۶، ص ۶۵.

۲. مترجم.

۳. مترجم: نویسنده مقاله، در ترجمه این نقل قول، برخی جملات را حذف نموده است، چنان که از مقایسه ترجمه وی با اصل عبارت قاضی نعمان روشن است؛ از این رو، مترجم در این جا و دو جای دیگر از این عبارت، نشانه [...] را گذاشت؛ همان طور که آقای پوناوالا در همه جاهای دیگر در این مقاله، اگر مقداری از عبارتی را در هنگام نقل قول حذف می‌کرد، از همین نشانه استفاده کرده است.



کردم. وی نه تنها ابراز رضایت کرد، بلکه بسیار لذت برد و به من گفت: "ادامه بده". پس من ادامه دادم و مطالبی را از آیه آغازین (بسمله) از سوره فاتحه تا پایان سوره مائده (سوره پنجم) گردآوری نمودم که مجموع آن‌ها بیش از ششصد ورقه شد. هنگامی که با منصور دیدار کردم [...]، به من گفت هیچ کس، پیش از این نتوانسته به چنین موفقیتی دست یابد. اندکی پس از آن، وی از دنیا رفت و من این اثر را کامل نکردم.<sup>۱</sup>

این ورقه‌ها نیز از بین رفته‌اند.

۱. قاضی نعمان، المجالس و المسایرات، ص ۱۲۵. قاضی نعمان می‌گوید:

«وإني لأعلم أنّ توقيعاً خَرَجَ إِلَيَّ مِنَ الْمَنصُورِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِيهِ: يَا نَعْمَانُ، اسْتَخْرَجَ مِنِّي كِتَابَ اللَّهِ مَا رَفَعْتَهُ الْعَامَّةُ وَأُنْكِرْتَهُ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَأَيُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ يَهَيِّئُ لِأَحَدٍ يَدِينُ بِدِينِ الْإِسْلَامِ أَنْ يُنْكِرَهُ وَيَرْفُضَهُ؟ وَتَعَاظَمْتُ ذَلِكَ وَرَأَيْتُ فِي الْوَقْتِ أَنِّي لَا أَحِدٌ مِنْهُ حَرْفًا، وَلَمْ أُسْتَحْسِنْ مَرَاجَعَتَهُ. ثُمَّ اسْتَعْنْتُ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعَلِمْتُ أَنَّ ذَلِكَ لَمْ يَقُلْهُ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَّا وَهُوَ مُوجِدٌ، فَفَتَحْتُ الْمَصْحَفَ لِأَقْرَأَهُ، فَأَوَّلُ مَا وَقَعْتُ [عَيْنِي] عَلَيْهِ: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ". [فَأَذْكُرْتُ قَوْلَ مَنْ قَالَ إِنَّهَا لَيْسَتْ مِنَ الْقُرْآنِ فَأَثْبَتُ ذَلِكَ، فَانْفَتَحَ لِي الْقَوْلُ حَتَّى جَمَعْتُ مِنْ ذَلِكَ جُزْءًا فِيهِ عَشْرُونَ وَرَقَةً. فَرَفَعْتُهُ إِلَى الْمَنصُورِ [بِاللَّهِ] فَاسْتَحْسَنَهُ وَأَعْجَبَ بِهِ، ثُمَّ قَالَ: تَمَادًا! فَانْتَهَيْتُ إِلَى سُورَةِ الْمَائِدَةِ مِنْ أَوَّلِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَالْبَقْرَةِ وَقَدْ جَمَعْتُ مِنْ ذَلِكَ أَزِيدَ مِنْ سِتِّمِائَةِ وَرَقَةٍ. وَكَانَ الْمَنصُورُ [بِاللَّهِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِذَا لَقِيْتَهُ ذَهَبَ بِمَا رَفَعْتُهُ إِلَيْهِ مِنْهُ. فَقَالَ مَا تَقَدَّمَ لِأَحَدٍ مِثْلُهُ. ثُمَّ قَبِضَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ وَلَمْ أُمَّتْهُ».

[مترجم: واژه پایانی در عبارت، نادرست است و باید «أُتَمِّمَهُ» (احتمالاً بیش‌تر) یا «أُتَمِّمَهُ» باشد، چنان که در چاپ دیگر کتاب المجالس و المسایرات (دارالمنتظر، ۱۹۹۶م، ص ۱۳۵) نیز «أُتَمِّمَهُ» آمده است. هم‌چنین نگارنده مقاله، در این جا «وقعت [عینی] علیه» آورده است، اما در چاپ دیگر المجالس و المسایرات (که به آن اشاره شد) به جای آن، «وقفْتُ علیه» آمده است. متأسفانه مترجم به چاپی که نگارنده مقاله به آن ارجاع می‌دهد، دسترسی ندارد تا ببیند واژه «عینی» افزوده آقای پوناوالا است یا در نسخه بدلی در آن چاپ نیز آمده است. به هر روی، اگر واژه «عینی» در نسخه نبوده باشد، «وقفْتُ» ترجیح دارد؛ چرا که با وجود آن، دیگر نیازی به واژه دیگری برای استواری معنای جمله نیست. هم‌چنین آقای پوناوالا در این نقل قول، «تعاضمت» (با سکون حرف آخر) آورده است، در حالی که به نظر می‌رسد، درست آن «تعاضمتُ» (به ضمه) باشد. ناگفته نماند که معنای یک جمله در این عبارت (یعنی جمله «إِذَا لَقِيْتَهُ ذَهَبَ بِمَا رَفَعْتُهُ إِلَيْهِ مِنْهُ»)، چندان روشن نیست و احتمالاً تصحیفی در آن روی داده که باعث این گنگی در معنای آن شده است. البته این احتمال نیز شایسته بررسی است که قاضی نعمان به خاطر نشو و نمو یافتن در مغرب اسلامی، عربی وی متأثر از آن فضا باشد که با عربی مشرق تفاوت‌هایی در

## ۱۴- سیرة المنصور

قاضی نعمان در کتاب المناقب و المثالب، به سیرة المنصور ارجاع داده<sup>۱</sup> و در کتاب المجالس و المسایرات نیز به آن اشاره نموده است.<sup>۲</sup> ادريس عماد الدين اين کتاب را فهرست نکرده است؛ از این رو، به نظر می‌رسد که در منبع اصلی وی، یعنی السیرة الکتابیة اشاره‌ای به این کتاب نبوده است. هیچ نسخه‌ای از این کتاب نیز برجای نمانده است.

کتاب‌های تألیف شده در دوران مُعَزَّ (حکما ۳۴۱ق / ۹۵۳ م - ۳۶۵ق / ۹۷۵ م)

## ۱۵- کتاب الطهارة و الصلاة بفروضها و سننِها، یا کتاب الطهارة

ادريس عماد الدين عنوان کتاب الطهارة و الصلاة بفروضها و سننِها (کتاب پاکیزگی عبادی و نماز به همراه شرایط واجب و مستحب آن) را برای این کتاب ذکر کرده است.<sup>۳</sup> اما مجدوع، عنوان آن را کتاب الطهارات بیان می‌کند و می‌گوید این اثر از سه کتاب (= فصل) تشکیل شده است: کتاب الطهارات، کتاب الصلاة و کتاب الجنائز. وی جزئیات دیگری بیان نکرده است.<sup>۴</sup> من دو نسخه خطی از این کتاب را در مجموعه زاهد علی مشاهده و

---

جمله‌بندی و واژگان دارد که بررسی این احتمال نیاز به پژوهشی جداگانه دارد. برای نمونه‌ای از تفاوت نشر عربی در مغرب اسلامی باید به نشر کتاب التعریف بطبقات الأمم، نوشته ابن صاعد اندلسی (د. ۴۶۲ق) اشاره کرد که در جای جای آن، می‌توان به روشنی به تفاوت نشر آن با نشر رایج در مشرق اسلامی پی برد. پایان سخن مترجم]

همچنین، نک:

Poonawala, "Al-Qādī al-Nu'mān's works and the sources," p. 111.

ادريس عماد الدين عين عبارت بالا را از کتاب المجالس و المسایرات با اندکی تغییرات در کتاب خود آورده، اما به اخذ از آن اشاره نکرده است. ادريس عماد الدين، عيون الأخبار، ج ۶، ص ۶۶-۶۷.

۱. قاضی نعمان، المناقب و المثالب، ص ۳۹۶.

۲. نک: پاورقی انگلیسی شماره ۱۰۲ که پیش‌تر گذشت.

۳. ادريس عماد الدين، عيون الأخبار، ج ۶، ص ۶۱. ادريس عماد الدين آگاهی‌های بیش‌تری درباره این کتاب ارائه نمی‌دهد. باید گفت حسام‌خ‌ضور نیز عيون الأخبار را تصحیح کرده، اما از آن جا که تصحیح وی در دسترس من نبود، نتوانستم اطلاعات بیش‌تری درباره آن به دست آورم.

۴. مجدوع، فهرسة الكتب و الرسائل، ص ۱۸.

بررسی نموده‌ام: عنوان یکی کتاب الطهارة<sup>۱</sup>، اما عنوان دیگری کتاب الطهارات<sup>۲</sup> است.

۱. نک:

Cortese, Arabic Ismaili Manuscripts: The Zāhid 'Alī Collection, p. 83 (B, Ms. 1221 [ArI, ZA])  
خانم کُرتیز (Cortese) عنوان را به اشتباه، کتاب الطهارة و الصلاة ذکر نموده، بدون این که به منبع خود در این ادعا اشاره نماید. خوانش او از انجامه نسخه (colophon) نیز نادرست است. وی هم چنین به جای نام ناسخ، نام مالک نسخه را ذکر کرده و تاریخ استنساخ نسخه را نیز نادرست بیان کرده است. افزون بر این‌ها، وی در تشخیص این مطلب نیز ناتوان بوده که این نسخه خطی به وسیله دو ناسخ متفاوت نوشته شده و نوع کاغذهایی که هر کدام از این دو ناسخ بر روی آن نگاشته‌اند، نیز تفاوت دارد (صص ۲۵۱ به دست ناسخ اول و بقیه صفحات به دست ناسخ دوم). عنوان در این نسخه، چنین است:

«هذا كتاب الطهارة، تأليف سيدنا قاضي النعمان بن محمد، أعلى الله قدسه».

انجامه طولانی این نسخه نیز چنین خوانده می‌شود:

«قد تم الكتاب بعون الله الملك العلام و ذي الجلال و الإكرام، و مادة وليه عليه السلام، و بدعاء مولانا، أطال الله عمره ما دام النور و الظلام في بندر مدهراج [مدراس] في وقت سيدنا و مولانا عبد القادر نجم الدين ابن الحسي المرحوم سيدنا طيب [زين] الدين [...] كتبه أمير الدين بن ملاً فيرخان [...] في اليوم الثلاثين [في الأصل: الثلاثون] من شهر ذي القعدة ١٢٦٠ [...] [بخط غير خط الناسخ]: مالك هذا الكتاب عبد المهدى ابن الماجد المرحوم ملاً عبد علي ابن الماجد الزكي ملاً أفضل علي، غفر الله ذنوبه، شهر محرم الحرام سنة ١٢٩٨».

یادداشت مالکیت به دستخط مالک در صفحه بعدی به فارسی تکرار شده و در آن بیان شده که هر کسی که ادعای مالکیت این نسخه را کند، ادعای گزاف و بی پایه‌ای کرده است. متن یادداشت چنین است:

«این کتاب عبدالمهدی ابن الماجد الزکی ملاً عبد علی ابن الماجد المقدس ملاً أفضل علی است، اگر کسی دعوی بکند، باطل و عاطل است. [بخط] عبدالمهدی سنة ١٢٩٨».

۲. نک:

Cortese, Arabic Ismaili Manuscripts: The Zāhid 'Alī Collection, p. 82-83 (A, MS. 1263 [ArI, ZA]).

خانم کُرتیز (Cortese) [مترجم: در این جا نیز] عنوانی نادرست برای این نسخه ذکر کرده است. عنوان کتاب در صفحه آغازین نسخه چنین خوانده می‌شود:

«هذا كتاب الطهارات، صنفه سيدنا قاضي النعمان بن محمد، قدس الله روحه».

انجامه طولانی این نسخه - که خانم کُرتیز آن را جانداخته - چنین خوانده می‌شود:

«تمت. هذا كتاب الطهارة بعون الله تعالى و بمادة وليه، عليه أفضل الصلاة و السلام على الدوام، في الآن الشريف و الزمان المثيف، يوم الجمعة قبل الظهر في اليوم السابع و العشرين من شهر ذي القعدة في سنة

۱۲۷۶ السادسة و السبعين و مائتين بعد الألف من هجرة النبي الكريم صلى الله عليه وآله الكرام. بَحْظُ أَحقرِ غلمانِ سَيِّدنا و مولانا نورِ المهتدينِ مولانا عبدِ القادرِ أبي محمدِ نجمِ الدينِ نجلِ الداعيِ الأجلِ سَيِّدنا [مترجم: وَ] مولانا طَيِّبِ زِينِ الدينِ، نجلِ سَيِّدي و مولائي ميانِ صاحبِ جيونجي، أَطالَ اللهُ عُمَرَه و زاد دولته و نورِ دعوتَه و أَهلكَ أَعْداءَه و انصُرَ دعوتَه و [۱] رَزُقنا شفاعتَه و ولاءَه في الدارينِ بِحَقِّ سَيِّدنا مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطاهرينِ و بارِكْ و سَلِّمْ كثيراً كثيراً بِرَحْمَتِكَ يا أرحَمَ الراحمينِ. جيواجي ابنِ راجِ بهائيِ ابنِ كَرِيمِ جِي، لِقْبُه قدرتي، ساكنِ نَوانِگر، غَفَرَ اللهُ ذنوبَه و لوالديه و لمن وَجَبَ حَقُّه عليه و لجميعِ المؤمنينِ و المؤمناتِ. آمينَ آمينَ رَبِّ العالمينِ!

[مترجم: در اصل مقاله، چنان که گذشت، در نقل عبارت، این گونه آمده: «أطال الله عمره و زاد دولته و نورِ دعوتَه و أَهلكَ أَعْداءَه و انصُرَ دعوتَه و [۱] رَزُقنا شفاعتَه» که نشان می دهد آقای پوناوالا فعل ها را (از «نور» به بعد) فعل امر خوانده؛ اما به نظر می رسد که سیاق عبارت می طلبد که همه این فعل ها ماضی (دعایی) باشند و در نتیجه، عبارت درست، چنین است: «أطال الله عمره و زاد دولته و نورِ دعوتَه و أَهلكَ أَعْداءَه و نَصَرَ دعوتَه و رَزَقنا شفاعتَه» و تنها یک الف در «انصر» زائد و سهوی است، اما دیگر نیازی به افزودن الف به ابتدای «رزقنا» و تبدیل آن به امر نیست. پایان سخن مترجم]

سخنِ كاتبِ در صفحه بعدی ادامه می یابد:

«وكان اختتامها في موضع گام لاطهي، كاتهايور [شهر گام لاطهي در ایالت کاتھیپاور] و مالکها ملا محمد علي ابن جيون جي، واگر کوئی داعو کري تو کاذب تهائی، بلا شك.»

جمله پایانی در خط بالا (نوشته شده به زبان گجراتی و با الفبای عربی) بیان می کند که مالکِ نسخه، ملا محمد علي ابن جيون جي است و اگر کس دیگری ادعای مالکیت [این کتاب] را بکند، قطعاً دروغ گوست.

این عبارت با ابیات زیر، پایان می یابد (اشتباه های واضح در آن، اصلاح شده است):

شعر:

|                                   |                                      |
|-----------------------------------|--------------------------------------|
| و ذنوبِ قارئه و الناظرِ           | غَفَرَ الإلهُ ذنوبَ هذا الساطرِ      |
| ألا أُنْها تَبَقى و تَفَنى أناملي | ستبقی خطوطي بعد موتي بُرهة           |
| لِكاتِها المدفونِ تحتِ الجنادلِ   | فيا ناظرًا فيها سلِ اللهُ رَحمةً     |
| بجرمة طه و الكرامِ الأفاضلِ       | و قُلْ يا إلهي اغفِرْ ذنوبي و ذنوبها |
| و كاتِبُه رَميمٌ في الترابِ       | يلوح الخَطُّ في القرطاسِ دهرًا       |

[مترجم: در مقاله «ألا أُنْها تَبَقى و تَفَنى» آمده که درست آن «إِنْها» است.]

نام کتاب این نسخه، جيواجی بن راج بهائی بن کریم جی (ابتدا، نوشته شده بوده: «ماموجی»، سپس پاک شده است) مشهور به قدرتی، ساکن شهر نوانگر بوده است. کتابت نسخه نیز در شهر گام لاطهي (در استان) کاتھیپاور در سال ۱۲۷۶ ق / ۱۸۶۰ م بوده است. ملا محمد علی بن جيون جي و اگر [...]

(برخی حروف محوشده اند)، مالک نسخه بوده است.

این دو نسخه تقریباً عین یکدیگرند. هر دو با اشاره به لزوم برپا داشتن نمازهای واجب آغاز می‌شوند، سپس بیان می‌کنند که کلیدی که درهای نماز را می‌گشاید، شست و شوی عبادی (طهارة) است. پس از این فصل، فصل نماز و فصل آداب خاکسپاری مُرده آمده است. از این رو، روشن می‌شود که هر دو نسخه، سخنِ مجدوع را دربارهٔ محتویات این کتاب تأیید می‌کند؛ زیرا هر دو نسخه با موضوع «نماز میت» به پایان می‌رسد [و مجدوع نیز گفته بود که این کتاب سه فصل است و پس از طهارة و صلاة، آخرین فصل را کتاب الجنائز شمرده بود].<sup>۱</sup>

قاضی نعمان در آغاز این کتاب، بیان می‌کند که وی احادیث پیامبر [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] را بدون یادکرد از سلسله سند نقل می‌کند.<sup>۲</sup>

هم چنین وی دعاء التَّقَرُّب (نیایش نزدیکی جستن به خداوند) را آورده است. این دعایی است که هنگام نشستن در پایان نماز واجب خوانده می‌شود. وی در این دعا، نام [حضرت] فاطمه [عَلَيْهَا السَّلَام] و امامان تا امام صادق [عَلَيْهِمُ السَّلَام] را می‌برد و از امامانِ مستور یاد می‌کند (طبیعتاً بدون نام بردن از آن‌ها)، سپس از چهار امام - خلیفهٔ آغازینِ فاطمی نام می‌برد و بدین گونه، زمانِ تألیف این کتاب را آشکار می‌سازد؛ چرا که از این سخن، می‌توان پی

---

[مترجم: در این جا آقای پوناوالا «واگر» را جزوی از نام مالک به شمار آورده است. حال آن که احتمالاً نام مالک با همان «جیون جی» به پایان می‌رسد و واژهٔ «واگر» در واقع همان واژه‌های فارسی «و اگر» است که ابتدای جملهٔ شرطیهٔ بعدی است که می‌گوید: «و اگر کسی ادعای مالکیت بکند، دروغگوست». هر چند مترجم، هیچ‌آشنایی‌ای با زبان گجراتی ندارد، اما این احتمال با توجه به آمیختن هندیان با زبان فارسی، بعید نیست، به ویژه که این جمله، در واقع کاملاً به طور معادل برای جمله‌ای که به زبان فارسی دربارهٔ مالکیت نسخهٔ پیشین گذشت، بیان شده است.]

۱. مترجم.

۲. عبارت در هر دو نسخه، چنین است:

«[...] فَأَرَدْنَا أَنْ نَبْتَدِئَ فِي هَذَا الْكِتَابِ بِذِكْرِ الصَّلَاةِ. فَرَأَيْنَا أَنَّ لَهَا مِفْتَاحاً يَفْتَحُهَا وَمُقَدِّمَةً بَيْنَ يَدَيْهَا لَا تُجْزِي إِلَّا بِهَا وَهِيَ الطَّهَارَةُ وَقَدْ ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيْضاً فِي كِتَابِهِ وَ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ، فَقَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» [سورة البقرة ۲: ۲۲۲] [...] فكلُّ ما تذكَّره من ذلك، فعن رسولِ الله صلح و عن الأئمة من وُلده و أهل بيته صلح و إن حَدَفْنَا ذِكْرَ الْأَسَانِيدِ فِي بَعْضِ ذَلِكَ اخْتِصَاراً [...]».

۳. مترجم.

برد که وی این کتاب را در دوران حکم رانی معز [یعنی چهارمین خلیفه فاطمی] تألیف کرده است.<sup>۲</sup>

شایسته ذکر است که در دعائم نیز به دعاء التقرب اشاره شده؛ اما با این وجود، برخلاف کتاب الطهارة، همه نام‌ها [یعنی نام چهار امام نخست فاطمی] در دعائم حذف شده‌اند.<sup>۳</sup> اما به آسانی می‌توان به دلیل این کاری برد؛ زیرا دعائم با پشتیبانی معز

۱. مترجم.

۲. نسخه خطی A، ورقه‌های ۸۰ صفحه سمت راست - ۸۱ صفحه سمت راست؛ نسخه خطی B، ورقه‌های ۵۲ صفحه سمت چپ - ۵۳ صفحه سمت راست. [مترجم: A و B همان نسخه‌هایی‌اند که خانم کورتزبه آن‌ها اشاره کرده و پیش‌تر به آن‌ها ارجاع داده شد] عبارت چنین است: «...» ثُمَّ يَرْفَعُ بَاطِنَ كَفَّيْهِ وَيَتَقَرَّبُ، وَهُوَ كَذَلِكَ جَالِسٌ مَكَاتِهِ، يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِكَ، وَبِمَحَمَّدِ نَبِيِّكَ، وَعَلِيِّ وَصِيِّهِ وَوَلِيِّكَ، وَفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ نَبِيِّكَ، وَبِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِمَامَيْنِ، سَبَطِ نَبِيِّكَ، وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْأُمَّةِ الْمَسْتَتِرِينَ مِنْ خَوْفِ أَعْدَائِكَ الظَّالِمِينَ وَبِالْقَائِمِينَ بَعْدَهُمْ مِنْ نَسْلِهِمْ وَأَعْقَابِهِمُ الَّذِينَ أَظْهَرُوا دِينَكَ وَبَدَّلُوا أَنْفُسَهُمْ فِي طَاعَتِكَ، عَبْدُ اللَّهِ الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ وَمُحَمَّدٌ نُجْلُهُ الْقَائِمُ الْمَرْضِيُّ (أَوْ: الْمُرْتَضَى) وَسَلِيلُهُ الْمَنْصُورُ الْمَجَاهِدُ فِي سَبِيلِكَ وَالْإِمَامُ مِنْ وُلْدِهِ مَعَدُّ الْمُعَزِّدِينَ لِيَوْمِ أَمْرِنَا وَحِجَّتِكَ وَشَاهِدِكَ عَلَيْنَا. فَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ بِهِمْ وَجِهَاً وَسَعِيداً عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ، وَثَبَّتِ الْيَقِينَ فِي قَلْبِي، زِدْنِي هُدًى وَرَحْمَةً وَنوراً، وَأَسْأَلُكَ يَا رَبِّ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَأَسْأَلُكَ أَنْ تَقَيِّمَنِي مِنَ عَذَابِ النَّارِ. يَتَقَرَّبُ بِهَذِهِ التَّقَرُّبِ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ وَهِيَ خُمْسُ صَلَواتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ: الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرَبِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةَ وَالْفَجْرَ، وَمَا صَلَّى قَبْلَهَا وَبَعْدَهَا مِنَ النَّافِلَةِ وَالسُّنَّةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الصَّلَاةِ».

[مترجم: در مقاله، «أن تقيتني من عذاب النار» آمده که درست آن، «تقيني» است. هم چنین در عبارت، به جای «سبط نبيك» باید «سبطي نبيك» باشد. گفتنی است که نام معز، که در متن این دعا نیز آمده، «معد» (به فتح میم و عین، از ریشه (م ع د)، برای نمونه، نک: خلیل بن احمد، العین، ص ۶۱) است و لقبش «المعز لدين الله» و کنیه اش «ابوتميم» بوده است. برای نمونه، نک: ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۴، ص ۲۴۵؛ صنه‌اجی، اخبار ملوک بني عبید و سیرتهم، ص ۸۳.]

۳. مترجم.

۴. نک:

al-Qādī l-Nu'mān, The Pillars of Islam, I, p. 214.

[مترجم: قاضی نعمان، دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۷۱] قاضی نعمان می‌گوید: «پس از نماز، نمازگزار باید دست‌های خود را بگشاید و آن‌ها را در حالی که کف دستش رو به چهره‌اش است، بالا برده و بگوید: خداوند! من به برکت محمد، پیامبر و فرستاده تو، و علی جانشین او و دوست تو، و امامان پاک از سلالة او، یعنی حسن و حسین [مترجم: و علی بن حسین] و محمد

تألیف شده و به عنوان قانون رسمی در حکومت فاطمیان اعلام شده است. این کتاب برای گستره وسیع تری [از مخاطبان]<sup>۱</sup> نوشته شده بوده و تنها محدود به اسماعیلیان نبوده است.<sup>۲</sup> [در چنین حالتی، طبیعی است که نام برخی از امامان که ویژه اسماعیلیان بوده، در آن یاد نشود تا حساسیت کم تری از سوی پیروان مذاهب دیگر که در قلمرو فاطمیان می زیستند، برانگیخته شود].<sup>۳</sup>

بن علی و جعفر بن محمد به تقرّب می جویم. سپس نمازگزار باید دیگر امامان را تک به تک نام ببرد تا به امام زمان خویش برسد [...].»

[مترجم: در عبارت مقاله "They Messenger" آمده که اشتباه تایپی است و درست آن "Thy Messenger" است. عبارت عربی در دعائم چنین است:

«أَتَمُّهُمْ أَمْرُوا بِالتَّقَرُّبِ بَعْدَ كُلِّ صَلَاةٍ فَرِيضَةً إِذَا سَلَّمَ الْمُصَلِّي بَسَطَ يَدَيْهِ وَ رَفَعَ بَاطِنَهُمَا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ بَوْصِيهِ عَلِيٍّ وَ لِيَلِيكَ وَ بِالْأُمَّتَةِ مِنْ وُلْدِهِ الطَّاهِرِينَ الْحُسَيْنِ وَ الْحَسَنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ يُسَمِّي الْأُمَّتَةَ إِمَاماً إِمَاماً إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى إِمَامٍ عَصْرِهِ». پایان سخن مترجم]

۱. مترجم.

۲. مترجم: اشکال وارد بر سخن آقای پوناوالا در این جا این است که به هر حال، دعایی که قاضی نعمان در دعائم نیز نقل می کند، از امام علی علیه السلام به عنوان «وصی» یاد می کند و از امامان تا امام صادق علیه السلام نام می برد و همین مطالب نیز با باورهای اهل سنت کاملاً در تضاد است. پس در عمل، حذف نام اسماعیل و... تنها می توانسته به وحدت بین اسماعیلیه و امامیه / اثنی عشریه کمک کند. در این صورت، باید گفت مگر امامیه چقدر بوده اند که فاطمیان بخواهند فقط وحدت با آن ها را حفظ کنند و به خاطر ایشان از امامانشان نام نبرند؟! به ویژه که نوشتن دعائم، پیش از آمدن فاطمیان به مصر است؛ یعنی اگر دعائم در مصر نوشته می شد، می شد تا اندازه ای حضور قابل توجه تری از امامیه را در آن جا احتمال داد (برای نمونه، نک: پاکتچی، «حوزه های کم شناخته و متقدم حدیث و معارف امامیه در عراق، شام و مصر»، صص ۱۵۲-۱۵۴)، اما در این جا سخن از شمال آفریقا است که باید گفت سرنخ های بسیار ناچیزی از وجود امامیه در این سرزمین ها در دست است و به هر حال، شمار آن ها در مقایسه با مالکیان و حتی خوارج بسیار ناچیز بوده است (برای نمونه، نک: رحمتی، مقدمه الايضاح، صص ۴۶-۴۷). افزون بر این، از آن سو باید گفت سرنخ هایی در دست اند که نشان از آن دارند که فاطمیان در تصمیم گیری ها - و لوبه طور صوری - مذاهب اهل سنت را دخالت می داده اند. برای نمونه، خود قاضی نعمان برای تصمیم گیری درباره مسأله ای، فقیهان مالکی و شافعی و حنفی را نیز در کنار فقهای شیعه فراخوانده و نظرشان را می خواهد. نک: مقریزی، المقفی الكبير، ج ۲، ص ۱۰۲. که نشان از آن دارد که حفظ سامان جامعه و یکپارچگی با پیروان اهل سنت نیز برای ایشان اهمیت داشته است.

۳. مترجم.

هم چنین باید دانست که کتاب الطهارة، خلاصه‌ای از کتاب الإيضاح بوده و احادیثی منتقدانه نسبت به مکاتب فقهی اهل سنت در آن یافت می‌شود. این در حالی است که این احادیث نیز از دعائم حذف شده‌اند.<sup>۱</sup>

۱. در این جا به دو نمونه از این دست، اشاره می‌کنم. هر دو نمونه، از دعائم کنار گذاشته شده و دلیل آن نیز روشن است؛ چرا که دعائم کتابی متعلق به ظاهر شریعت (در مقابل باطن و تأویل) بوده است. (مقایسه کنید با:

Al-Qādī I-Nu'mān, The Pillars of Islam, I, p. 158-160; 178-186.)

اولین نمونه، درباره کسی است که از [امام] علی [علیه السلام] متنفر است [العیاذ بالله]. این حدیث در فصل حیض (عادت ماهانه بانوان) آمده و این گونه است:

«قال رسول الله لعلی: لا یغضنک من الرجل إلا من هو لغير رشدة، یعنی ولد الزنا، أو من حملت به أمه لغير طهر. ففرق ذلك بالزنا، إذ هو حرام». [مترجم: احتمالاً باید در این سیاق «الرجال» به جای «الرجل» باشد.]

در نیمه دوم این کتاب نیز، قاضی نعمان، نسخه کامل اذان شیعه را با افزودن این دو عبارت ارائه می‌کند: «أشهد أن علیاً ولی الله [...] أشهد أن محمداً وعلیاً خیر البشر وعترتهمما خیر العتر».

[مترجم: در مقاله، «عترتهمما» آمده که درست آن «عترتهمما» است. شایسته ذکر است که قاضی نعمان در الإيضاح (با این که تمام ابواب مرتبط با اذان از این کتاب برجای مانده است) هیچ اشاره‌ای به این جمله در اذان نکرده است (نک: قاضی نعمان، الإيضاح، میراث حدیث شیعه، ج ۱۰، صص ۱۰۵-۱۳۸). این نکته می‌تواند نقضی باشد برای فرضیه آقای پوناوالا که مدعی است کتاب الطهارة خلاصه‌ای از الإيضاح است؛ چرا که این جمله در این جا وجود دارد ولی در خود الإيضاح نیست. هم چنین باید گفت افزودن این جمله در اذان در سخن قاضی نعمان، دو فرضیه را برمی‌انگیزاند: نخست این که وی، پس از تألیف الإيضاح به کتاب‌های حدیثی دیگری دسترسی یافته و این جمله را بر پایه آن‌ها افزوده است؛ چرا که قاضی نعمان در الإيضاح - چنان که پیش‌تر اشاره شد - به گونه‌ای درباره حدود ۱۸ منبع حدیثی در دسترس خود سخن می‌گوید که نشان می‌دهد هیچ منبع دیگری در آن زمان در دست نداشته است. فرضیه دوم این است که این جمله را به خاطر احترام از پیش خود در اذان افزوده است. اما به هر روی، این فرضیه پوناوالا که این مطالب به خاطر قانون رسمی بودن دعائم و حفظ وحدت و پرهیز از اختلاف در جامعه از این کتاب حذف شده است، نقض می‌شود؛ زیرا دعائم به تصریح خود قاضی نعمان، گزیده الإيضاح است؛ از این رو، وقتی شهادت ثالثه در الإيضاح نبوده، طبیعی است که در دعائم نیز نباشد، و مسأله این طور نیست که در الإيضاح بوده، ولی به خاطر مصالح سیاسی از آوردن آن در دعائم پرهیز شده است.

هم چنین گفتنی است برخلاف سخن آقای پوناوالا که این شکل از اذان را که قاضی نعمان در این جا ذکر کرده، متعلق به شیعه دانسته است، باید گفت این شیوه، متعلق به همه شیعه نیست. بلکه تفاوت امامیه با اهل سنت در اذان - چنان که در احادیث امامیه، آمده است و زیدیه نیز در این مسأله با امامیه هم نظراند



## ۱۶- کتاب اختلاف اصول المذاهب والرد علی من خالف الحق فیها

عنوان کامل این کتاب، چنین است: کتاب اختلاف اصول المذاهب والرد علی من خالف الحق فیها (کتاب اختلاف در اصول فقه [یا تفسیر متون فقهی] در مکاتب فقهی گوناگون وردیه ای بر کسانی از آن‌ها که با حق مخالف اند). قاضی نعمان در رساله ذات البیان، کتاب المجالس و المسایرات<sup>۲</sup> یک بار و در شرح الأخبار<sup>۳</sup> و کتاب التوحید<sup>۴</sup> دوبار به این کتاب ارجاع داده است.

- داشتن تعبیر «حي على خير العمل» و نداشتن تعبیر «الصلاة خير من النوم» است، نه چیزی دیگر. بلکه شیخ صدوق از بزرگ‌ترین عالمان امامیه، تصریح می‌کند که شکی نیست که امیرالمؤمنین علی عليه السلام ولی الله‌اند، اما چنین جمله‌ای در اصل اذان نیست و نمی‌توان از سوی خود، آن را در اذان افزود. نک: ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۱. توضیح بیش‌تر مجالی دیگر می‌طلبد. پایان سخن مترجم].

۱. قاضی نعمان، رساله ذات البیان، ص ۲۴. عین عبارت چنین است:  
«وقد ذکرتُ ما یوجبُ ذلك لهم في کتاب [اختلاف] أصول المذاهب و غیره بما یخرجُ عن هذا الکتابِ ذِکرُه».

۲. قاضی نعمان، المجالس و المسایرات، ص ۴۸۰. عبارت چنین است:  
«وقد أفادني أمير المؤمنين المعز لدين الله (صلح) حجة في الرد على القائلين بحجة العقل، يطول ذكروها ويخرج عن حد هذا الكتاب. وقد أثبتتها في كتاب اختلاف أصول المذاهب».  
برای جزئیات بیش‌تر، نک:

Lokhandwalla, Kitāb Ihtilāf uṣūl al-madhāhib, p. 42-50; Poonawala, "Al-Qāḍī al-Nu'mān and Isma'ili jurisprudence," p. 124-126.

برای آگاهی از چکیده‌ای از مهم‌ترین مطالب این کتاب، نک:  
Poonawala, "The Evolution of al-Qāḍī al-Nu'mān's Theory of Ismaili Jurisprudence," p. 303-341.

۳. قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج ۲، ص ۱۲۴. عبارت چنین است:  
«والقول في الجماعة والاجتماع يخرج من حد هذا الكتاب. وقد أثبتنا منه صدراً كافياً في كتاب اختلاف أصول المذاهب، فمن أثار علم ذلك وجد فيه».  
همان، ج ۳، ص ۳۱۸. عبارت چنین است:  
«فأول من قام بهذا القول [أي من دعا إلى طاعة الله عز وجل من آل محمد فهو إمام مفترض الطاعة] زيد بن علي بن الحسين بن علي، وبه سُميت هذه الفرقة الزيدية [...] والحجة عليهم تُخرج عن حد هذا الكتاب ونحتاج إلى كتاب مثله وقد ذكرنا ما يكتفي به من ذلك في كتاب اختلاف أصول المذاهب و کتاب الإمامة و غیرهما مما جمعتُه».

[مترجم: در مقاله، «ما یکتفی به» آمده است که درست آن، «ما یکتفی به» است.]

۴. نک: قاضی نعمان، کتاب التوحید، نسخه خطی مجموعه فیضی، شماره ۴۷؛ نک:

Muizz Goriawala, A Descriptive Catalogue of the Fyzee Collection of Ismaili Manuscripts, p. 34-35.

به نظر می‌رسد که کتاب اختلاف اصول المذاهب در حدود ۳۴۳ ق / ۹۵۴ م تألیف شده است؛ چرا که در آغاز این کتاب، قاضی نعمان عینِ متن فرمانی را از معز آورده که دقیقاً به همین تاریخ اشاره دارد. این فرمان برای تنفیذ حکم قاضی القضاة قاضی نعمان در قلمرو فاطمیان بوده و در ربیع الأول ۳۴۳ ق / آگوست ۹۵۴ م صادر شده است.

به گفته ادریس عماد الدین، این کتاب از دو بخش (جزءان) تشکیل شده است.<sup>۱</sup> باید توجه داشت که تحریر کنونی این کتاب، تحریری است که نوۀ قاضی نعمان، عبدالعزیز بن محمد بن نعمان در آن بازنگری کرده است. به گفته ابن حجر، خلیفه-امام الحاکم فاطمی، نوۀ قاضی نعمان (یعنی عبد العزیز بن محمد) را مأمور کرد تا این کتاب را در مسجد جامع تدریس کند. این مسأله، تنها اندکی پس از آن بود که الحاکم، وی را به عنوان قاضی القضاة منصوب کرده بود.<sup>۲</sup>

افزون بر این، عبدالعزیز در اجازه خود در نقل این کتاب، بیان می‌کند که پدرش اجازه روایت این کتاب را از پدر خود (قاضی نعمان) دریافت کرده و این امر، پس از آن بوده که

---

قاضی نعمان می‌گوید (نسخه فیضی، ورقه ۳ صفحه سمت راست، ورقه ۲۵ صفحه سمت چپ):  
«فلم یجبر الله سبحانه لأحدٍ من خلقه أن یشرعَ للخلقِ من الدینِ إلا ما شرَّعه سبحانه ولا أن یحلیلَ ولا یحرِّمَ [...] و فی هذا کلامٍ یطولُ ذکرُه و یخرُجُ عن معنی هذا الافتتاح. وقد أثبتُّ فی هذا الکتابِ [کتاب التوحید] بعضه و فی غیره مما صتَّفته و أوَّعیتُ من ذلك فی کتاب اختلاف أصول المذاهب الذي ألفته و أوَّلَف و أصتَّف مما آثرته و آثره [مُعزِّلین الله] و أخذته و أخذ عن موالیِّ أئمة دین الله من أهل بیت نبیه [...]»

قال ابن قتیبة و هو أحدُهم [أی من المُشَبَّهة] فی کتابه الذي فيه غریبُ القرآن [...] و الکلامُ فی الردِّ فی ذلك عليهم یطولُ و یخرُجُ عن حدِّ هذا الکتابِ؛ و قد أتیناه فی کتابِ [اختلاف] أصول المذاهب». [مترجم: از سیاق عبارت به نظر می‌رسد که واژه نخست در این عبارت، «فلم یجز الله» باشد و احتمالاً «فلم یجبر الله» تصحیف است.]

۱. ادریس عماد الدین، عیون الأخبار، ج ۶، ص ۶۲. همچنین، نک: مجدوع، فهرسة الكتب و الرسائل، ص ۹۶-۹۷.

۲. ابن حجر عسقلانی، رفع الإصر عن قضاة مصر، چاپ شده در: کندی، ولاة و قضاة مصر، ص ۶۰۰. مترجم: از عبارت ابن حجر بر نمی‌آید که عبد العزیز نوۀ قاضی نعمان، تدریس این کتاب را به دستور الحاکم انجام داده باشد؛ زیرا عبارت وی چنین است:  
«و جلس فی الجامع و ابتدأ فی کتاب جدّه اختلاف أصول المذاهب»

المُعزّو العزیز (از خلفای فاطمی) نیز این اجازه را تأیید کرده‌اند. این مسأله، نشان از آن دارد که کتاب اختلاف اصول المذاهب، در طول دوران سه خلیفه-امام فاطمی (پشت سرهم) در مهم‌ترین مسجد تدریس می‌شده است.

آصف علی اصغر فیضی چکیده‌ای از مهم‌ترین مطالب این کتاب را در مقاله‌ای گردآورده است. این مقاله با عنوان "Shī'ī Legal Theories"<sup>۱</sup> در سال ۱۹۵۵ م منتشر شد.<sup>۲</sup> شمعون طیب علی لوخاندوالا، این کتاب را در ۱۹۷۲ م تصحیح نموده و مقدمه‌ای طولانی در ۱۳۵ صفحه به زبان انگلیسی برای آن نگاشته است. این مقدمه به این موضوع‌ها پرداخته است: قاضی نعمان و دعوت اسماعیلی، آثار فقهی قاضی نعمان، آثار کلامی وی، اصول فقه اسماعیلیه و حکومت فاطمیان، اصول فقه مشهور.

لوخاندوالا در این مقدمه، موشکافانه به جایگاه این کتاب در تاریخ فقه اسلامی پرداخته است. بیش‌تر مطالب وی در مقدمه، برگرفته از رساله دکتري او بوده که به راهنمایی جوزف اسکاکت<sup>۳</sup> در دانشگاه آکسفورد دفاع شده است.<sup>۴</sup> باید گفت لوخاندوالا برای نخستین بار به بازسازی سیرتاریخی آثار برجای مانده از قاضی نعمان در فقه پرداخته است.

گفتنی است که نگارنده این سطور نیز در یکی از مقاله‌های خود، تحلیلی انتقادی درباره محتویات کتاب اختلاف اصول المذاهب ارائه داده است.<sup>۵</sup>

از دیگر تصحیح‌های این کتاب، باید به تصحیح مصطفی غالب اشاره کرد که این کتاب را در سال ۱۹۷۳ م تصحیح نموده است.<sup>۶</sup> دیون استوارت<sup>۷</sup> نیز به تصحیح دوباره این

---

۱. {اصول فقه شیعه}

2. Asaf Ali Asgar Fyzee, "Shī'ī Legal Theories," in *Law in the Middle East*, I, p. 124-127.

3. Joseph Schacht.

۴. نک:

Lokhandwalla, *Kitāb Ihtilāf uṣūl al-maḏāhib*, p. 42-50.

5. Ismail Poonawala, "The evolution of al-Qāḍī al-Nu'mān's theory of Ismaili jurisprudence," p. 295-349.

۶. وی بدون آن که به منبعی ارجاع دهد، در صفحه عنوان، به اشتباه گفته است که قاضی نعمان در ۲۵۹ ق [۸۷۲/ - ۸۷۳ م] زاده شده و در ۳۵۱ ق [۹۶۲/ م] درگذشته است. من در برخی موارد دریافتم که شماری از دانشمندان از این تصحیح به جای تصحیح لوخاندوالا استفاده کرده‌اند.

7. Devin J. Stewart

کتاب پرداخته و به همراه ترجمه انگلیسی آن در سال ۲۰۱۵م چاپ نموده است.<sup>۱</sup> تصحیح وی به صورت دو متن موازی، عربی و انگلیسی در صفحات مقابل هم و در مجموعه‌ای جدید با عنوان "The Library of Arabic Literature" منتشر شده است.

پرسشی که شاید مطرح شود، این است که چرا استوارت اختلاف اصول المذاهب را به عنوان نخستین کتاب در این مجموعه یاد شده چاپ کرده است؟ در پاسخ باید گفت استوارت به عنوان یک متخصص فقه اسلامی، دریافته که در تاریخ اندیشه فقهی مسلمانان، یکی از اساسی‌ترین منابع پایه درباره اصول فقه، همین کتاب است. در واقع، وی بر این باور است که اگر این کتاب را پس از الرسالة (اثر بنیادین محمد بن ادریس شافعی)، نقطه عطفی در پیشرفت اصول فقه اسلامی بدانیم، گزافه نیست؛ چنان که پیش تر لوخاندوالا نیز به این مطلب اشاره کرده است. طبق نظر استوارت، اختلاف اصول المذاهب جزو مهم‌ترین بحث‌های برجای مانده درباره اصول فقه است که از سده چهارم هجری /دهم میلادی به دست ما رسیده است.<sup>۲</sup>

اصول فقهی که قاضی نعمان در این کتاب مطرح می‌کند، درون مایه‌ای شیعیانه دارد، اما در عین حال، خواننده خود را تا حدود زیادی با چند و چون اصول فقه اهل سنت در آن روزگار نیز آشنا می‌سازد.

هم چنین استوارت به بیان اهمیت این مطلب نیز می‌پردازد که قاضی نعمان فرمان خلیفه-امام معز (در انتصاب وی به عنوان قاضی القضاة) را در آغاز کتاب خود نقل کرده است. استوارت دلیل این کار را این می‌داند که قاضی نعمان می‌خواسته روشن سازد که وی اگر قدرت و جایگاهی نیز دارد، باز هم زیر دست امام و وابسته به اوست و قاضیان هیچ قدرتی از خود ندارند.<sup>۳</sup>

---

1. Al-Qāḍī l-Nu'mān, The Disagreements of the Jurists.

نک به یادداشت من در معرفی (review) این کتاب:

Journal of the American Oriental Society, 137/2 (2017), p. 441-443.

2. Al-Qāḍī l-Nu'mān, The Disagreements of the Jurists, p. ix.

۳. مترجم: از دیگر مسائل شایان توجه درباره این کتاب، این است که قاضی نعمان در پایان این کتاب، به انگیزه تألیف آن اشاره کرده و بیان نموده است که با شخصی که معتقد به مسلک اجتهاد و رأی

## ۱۷- کتاب الاتفاق و الافتراق فيما خالف فيه الفقهاء ووافق قول اهل البيت

چنان که از عنوان کتاب الاتفاق و الافتراق فيما خالف فيه الفقهاء ووافق قول اهل البيت (کتاب هم نظری و اختلاف نظر در میان فقیهان درباره سخنان اهل بیت پیامبر [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ]) برمی آید، این کتاب همه دیدگاه‌های فقهی / فتاوا را بیان می‌کند و نشان می‌دهد که فقیهان اهل سنت در کجا با نظر اهل بیت [عَلَيْهِمُ السَّلَام] هم نظراند و در کجا با ایشان اختلاف دارند.<sup>۱</sup>

قاضی نعمان در رساله ذات البیان، دوبار به این کتاب ارجاع داده است. ارجاع اول، هنگام پرداختن وی به این موضوع بوده که آیا در مواردی مانند قتل و حدود، جایز است که انسان، ضامن مجرم شود تا آزاد شده و هنگام اجرای قصاص و حد بازگردد؟ قاضی نعمان می‌گوید که گروهی از فقیهان اهل سنت با آموزه‌های اهل بیت [عَلَيْهِمُ السَّلَام] هم نظرند و کفالت (ضمانت) را در این گونه موارد، جایز نمی‌دانند. هم چنین وی در این رساله، می‌افزاید که ان شاء الله این نظریه را کاملاً توضیح خواهد داد و آن را اثبات خواهد کرد و همین فرآیند را درباره دیگر موضوع‌های فقهی نیز در پیش خواهد گرفت و آن‌ها را در کتابی با عنوان کتاب الاتفاق و الافتراق خواهد آورد.<sup>۲</sup> از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که قاضی

---

بوده، به مباحثه پرداخته و با ادله گوناگونی، بطلان مسلک اجتهاد را برای او روشن ساخته و این مسأله، باعث شده که آن شخص سخن قاضی نعمان را پذیرفته و آن مسلک را رها کند. اما پس از مدتی، متوجه شده که آن شخص دوباره به نگارش کتابچه‌ای در این باره دست زده است؛ از این رو، قاضی نعمان به نگارش کتاب اختلاف پرداخته است (نک: اختلاف اصول المذاهب، ص ۲۲۸).  
۱. ادريس عماد الدين، عيون الأخبار، ج ۶، ص ۵۵. به گفته ادريس عماد الدين، این کتاب از چهل بخش تشکیل شده که نشان می‌دهد کتاب بسیار بزرگی بوده است. هم چنین، نک:

Poonawala, "Sources for al-Qāḍī al-Nu'mān's Works," p. 96.

[مترجم: اما در تصحیح یعلاوی از عیون الاخبار (ص ۵۶۰) آمده که این کتاب هفتاد جزء داشته است (نه چهل جزء). از آن جا که مترجم، تصحیح فظوم را که پوناوالا به آن استناد کرده، در دست ندارد، نمی‌تواند داوری کند که این لغزش آقای پوناوالا است، یا ناشی از اختلاف این دو تصحیح].  
۲. این عبارت در این کتاب، درون گروه قرار دارد [مترجم: یعنی ممکن است در برخی از نسخه‌های کتاب وجود نداشته باشد]. رساله ذات البیان، صص ۶۸-۶۹. عبارت چنین است:

«ولا تجوز الكفالة في القتل ولا في شيء من الحدود. أعني من أئمتهم بذلك أو وجب عليه لم يجب أن يتكفل به ولا أن تُقبل كفالة فيه، إذ لا يجب قتل الكفيل له إن غاب المكفول به و من شهد بذلك

نعمان تصمیم نوشتن چنین کتابی را داشته، یا هم زمان با رساله ذات البیان به نگارش آن مشغول بوده است.<sup>۱</sup>

ارجاع دوم (۳۷ صفحه پس از ارجاع اول) در جایی است که قاضی نعمان به بحث درباره این قاعده فقهی می پردازد که دو طرف در یک معامله، تا هنگامی که از یکدیگر [به طور فیزیکی] جدا نشده اند، این اختیار را دارند که معامله را بپذیرند و یا آن را فسخ کنند. اما پس از آن که با انجام معامله، از یکدیگر جدا شوند، دیگر چنین اختیاری وجود ندارد؛ زیرا در حالت جدا شدن از هم، دیگر شرایط این خیار وجود ندارد.<sup>۲</sup> در این جا، قاضی نعمان بیان می کند که وی در الاتفاق و الافتراق به این موضوع پرداخته و کسی که به دنبال اطلاعات بیش تری است، می تواند در آن کتاب به خواسته خود دست یابد.<sup>۳</sup> این

---

علیه [...] [الزعیْمُ غارْمٌ] و حَذَفْتُ ذِكْرَهُمْ و ما احتجُّوا به فيما ذهبوا إليه و الحجَّةُ عليهم فيه اختصاراً لئلا أُطِيلَ الكتابَ بذلك. و سوفُ أُبَيِّنُ ذلك و غيره ممَّا يأتي في أبوابِ الفُتيا كُلِّها في كتابِ الاتفاق و الافتراق إن شاء اللهُ.»

[مترجم: در اصل مقاله، در نقل عبارت، «سوف أُبَيِّنُ ذلك» آمده که درست آن، «أُثَبِّتُ» (بدون تشدید) است.]

شایسته ذکر است که مصحح کتاب الاتفاق و الافتراق، عنوان کتاب را در مقدمه انگلیسی خود بر ذات البیان، همیشه به صورت نادرست، "al-Ihtilāf wa-l-iftirāq" (= الاختلاف و الافتراق) نوشته است. نک: به مقدمه انگلیسی کتاب، ص ۵.

۱. شاید این عادت قاضی نعمان بوده است که نگارش کتاب هایش را هم زمان با هم پیش ببرد؛ همان طور که وی در موارد اندکی به این مسأله تصریح نیز کرده است. برای نمونه، وی تصریح کرده که هم زمان به نگارش افتتاح الدعوة و سيرة المعز مشغول بوده است [مترجم: که در ادامه خواهد آمد].

۲. مترجم: این قاعده با تعبیر «البَّيْعان بالخيار ما لم يفترقا» (خيار مجلس) شناخته می شود.

۳. این مطلب در جایی از این کتاب قرار دارد که در داخل گروه گذاشته شده است. قاضی نعمان، رساله ذات البیان، ص ۱۰۵-۱۰۶. عبارت چنین است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ قَالَ: البَّيْعانِ بالخيارِ ما لم يفترقا. في صِفَةِ الفِرْقَةِ، قالَ قَوْمٌ: هي أن يفترقَ الأبدانُ مِنَ المَوْضِعِ الَّذِي عُقِدَ البَّيْعُ. فإذا افترقا منه بعدَ أن عُقِدَ البَّيْعُ، لم يكنْ لأحدٍ منهما فيه خيارٌ إذا لم يشترطِ الخيارَ. هذا قولُ أهلِ البيتِ صلواتُ اللهِ عليهم، و وافقَهُم عليه جماعةٌ من المنسويين إلى الفُتيا مِنَ العامَّةِ [...] و سائرُ الفُتيا احتجاجٌ كثيرٌ حَدَّثناه مع ذِكْرِ القائلينَ بذلكِ اختصاراً لئلا يطولَ الكتابُ به. و أثبتنا ذلك كُلَّهُ في كتابِ الاتفاق و الافتراق، فن أثَرَعَلِمَ ذلكَ طَلَبَهُ فيه فوجَدَهُ إن شاء اللهُ تعالى.»

مطلب نشان از آن دارد که قاضی نعمان الاتفاق و الافتراق را پیش از ذات البیان به پایان رسانده است.

هم‌چنین قاضی نعمان در شرح الأخبار نیز به الاتفاق و الافتراق در کنار الإيضاح ارجاع می‌دهد. ارجاع‌دهی وی به گونه‌ای است که نشان می‌دهد الاتفاق و الافتراق را پیش از شرح الأخبار تکمیل کرده است.<sup>۱</sup>

شایسته ذکر است که این کتاب - به گفته ادریس عماد الدین - کتابی بزرگ و دربردارندهٔ چهل بخش (اجزاء) بوده است.<sup>۲</sup> اما فراز و نشیب‌های روزگار، اثری از این کتاب نیز برجای نگذاشته است.

### ۱۸- رساله ذات البیان یردُّ فیها علی ابن قتیبة = رسالة في الردّ علی ابن قتیبة (و کتابه عیون المعارف لبعض الأحادیث المروية عن رسول الله في القضايا والأحكام)

= رسالة ذات البیان في الردّ علی ابن قتیبة، (رسالة شفاف سازی بلیغ در ردّ بر ابن قتیبه)<sup>۳</sup>

---

[مترجم: با توجه به عبارت «هذا قول أهل البيت صلوات الله عليهم، ووافقهم عليه جماعة من المنسوبين إلى الفُتيا»، باید گفت در عنوان کتاب که پیش‌تر گذشت، یعنی «الاتفاق و الافتراق فيما اختلف فيه الفقهاء ووافق قول أهل البيت»، ضمیر مستتر در «وافق»، به «فقهاء» برمی‌گردد، در این صورت باید نام کتاب این‌گونه باشد: «فيما اختلف فيه الفقهاء ووافقوا قول أهل البيت»؛ مگر این که بگوییم ضمیر به «قول» محذوف در «فيما اختلف فيه [قول] الفقهاء» برمی‌گردد.]

۱. نک: به پاورقی انگلیسی ۸۸.

۲. ادریس عماد الدین، عیون الأخبار، ج ۶، ص ۵۵. عبارت این‌گونه است: «و کتاب الاتفاق و الافتراق فيما اختلف فيه الفقهاء ووافق قول أهل البيت (ص.ع.)، أربعون جزءاً».

[مترجم: این مطلب پیش‌تر در پاورقی اول در سخن دربارهٔ این کتاب، گذشت و تکراری است. هم‌چنین گفتنی است که ابن شهر آشوب نیز از این کتاب یاد کرده که با توجه به تعبیر «و کُتبه جسان» که به کار برده، گویا درون مایهٔ این کتاب را - دست‌کم در نگاهی کلی - پسندیده است. نک: معالم العلماء، ص ۱۲۶.]

۳. از آن‌جا که آقای پوناوالا در برگردان انگلیسی عنوان این کتاب این‌گونه گفته است:

“The Epistle of the Eloquent Clarification Concerning the Refutation of Ibn Qutayba”

از این رو، مترجم در ترجمهٔ سخن پوناوالا از تعبیر «شفاف سازی بلیغ» استفاده نمود. گرچه اگر بخواهیم تعبیر «ذات البیان» را مستقیماً به فارسی برگردانیم، تعبیر «دارای بیان» / «دارای روشن‌گری» بسنده باشد.

رساله‌ای جدلی علیه نویسنده مشهور سنی مذهب، ابن قتیبه (د. ۲۷۶ق/۸۸۹م) است. ابن قتیبه ادب الکاتب را به عنوان کتاب راهنمایی برای کاتبان (مُنشیان) نوشته است. وی در این کتاب، ادعا می‌کند که آگاهی از شمار اندکی از قواعد فقهی (که وی آن‌ها را در قالب احادیثی از پیامبر [ﷺ] بیان کرده) کافی است تا کاتبان مقامات عالی‌رتبه، بتوانند با کیفیت بیش‌تری به کار خود پردازند، بی‌آن‌که تسلط کاملی بر فقه اسلامی داشته باشند.<sup>۱</sup> قاضی نعمان این ادعا را رد می‌کند و بر این باور است که بدون آگاهی کافی از فقه اسلامی، کاتبان نخواهند توانست مسائل مربوط به علم فقه را به درستی بنگارند.<sup>۲</sup>

قاضی نعمان در این کتاب، دو بار به کتاب الاتفاق و الافتراق و یک بار به کتاب [اختلاف] أصول المذاهب ارجاع می‌دهد. وی در مواردی، به کتاب‌های دیگرش اشاره می‌کند و می‌گوید: «من در کتاب‌های [دیگر] خود در زمینه فقه، به طور کامل به این بحث پرداخته‌ام».

نگارنده این سطور در یکی از مقاله‌های خود، با عنوان: "Al-Qādī l-Nu'mān and His Refutation of Ibn Qutayba" با نگاه نقادانه به تحلیل محتوای این رساله جدلی پرداخته و در پایان، خاطر نشان کرده که: ابن قتیبه و قاضی نعمان هر دو دانشمندانی ذو الفنون بوده‌اند؛ اما ابن قتیبه از جریان ارتجاعی نوپدید در فضای اهل سنت که به وسیله متوکل (خلیفه عباسی) و جانشینان او پشتیبانی می‌شد، دفاع می‌کرد؛ در حالی که قاضی

۱. مترجم: ابن قتیبه، ادب الکاتب، ص ۱۴ (آقای پوناوالا ارجاعی ذکر نکرده است): «[...] النظر إلى جمل الفقه [...] إذا هو حفظها وتفهم معانيها وتدبرها، أغنته بإذن الله تعالى عن كثير من إطالة الفقهاء».

۲. مترجم: آقای پوناوالا هنگام ذکر عنوان این کتاب، آن را رديه‌ای بر عيون المعارف ابن قتیبه ذکر کرد؛ اما در این جا، توضیح می‌دهد که این رديه‌ای بر ادب الکاتب است، که این دو با یکدیگر سازگار نیست. ضمناً باید گفت، ابن قتیبه دو کتاب جداگانه به نام‌های عيون الأخبار و المعارف دارد و این که پوناوالا «عيون المعارف» ذکر کرده، نادرست است؛ چرا که در جایی یافت نمی‌شود که از المعارف ابن قتیبه به «عيون المعارف» یاد شده باشد و احتمالاً این نام، ترکیبی سهوی از نام هر دو این کتاب‌هاست. البته این سهو، احتمالاً ناشی از مصادری است که پوناوالا به آن‌ها مراجعه کرده است.



نعمان از باورهای اسماعیلیه که به وسیله فاطمیان حمایت می‌شد، طرفداری می‌کرد. باید دانست که ادريس عماد الدين فقط عنوان این کتاب را ذکر نموده و جزئیات دیگری درباره آن بیان نکرده است.<sup>۱</sup> آوراها م حکیم این رساله را تصحیح و به همراه مقدمه‌ای انگلیسی در سال ۲۰۱۲ م منتشر کرده است. وی به این نتیجه رسیده که قاضی نعمان این رساله را در دوران حکم رانی مَعزّو مدتی پس از ۳۴۳ ق/ ۹۴۵ م تألیف کرده است. او هم چنین به تحلیل مقدمه قاضی نعمان در این کتاب نیز پرداخته است.<sup>۲</sup> حکیم، پیش از تصحیح این رساله، محتویات آن را به زبان فرانسوی در سال ۲۰۱۰ م منتشر کرده بود.<sup>۳</sup>

### ۱۹- أجوبة القاضي النعمان، یعنی: أجوبة لأسئلة فقهية سألها عنها خطاب بن وسيم مُقَدِّمٌ زواوة و حاکمهم<sup>۴</sup>

أجوبة القاضي النعمان (پاسخ‌های قاضی نعمان) در بردارنده جواب‌های قاضی نعمان به

۱. ادريس عماد الدين، عيون الأخبار، ج ۶، ص ۶۲. وی می‌گوید: «وله رسالة ذات البيان، يردُّ فيها على ابن قتيبة».

۲. هم چنین، نک:

Ismail K. Poonawala, "Al-Qāḍī l-Nu'mān and his refutation of Ibn Qutayba", p. 275-307.

3. Avraham Hakim, "Al-Qāḍī l-Nu'mān b. Muḥammad al-Maghribī (M. 363/974). Risālat dhāt al-bayān fī- l-radd 'alā Ibn Qutayba ou L'Épître de l'éloquente clarification concernant la réfutation d'Ibn Qutayba (I & II)", p. 77-102, 351-369.

۴. مترجم: در متن انگلیسی مقاله این گونه آمده، اما درست آن، «سأله» است، همان طور که قواعد ادبی نیز چنین اقتضا دارند (چون مرجع ضمیر به قاضی نعمان برمی‌گردد) و خود پوناوالا نیز در پاورقی‌های بعدی «سأله» آورده است.

۵. مترجم: در اصل مقاله این گونه آمده («muqaddim» = «مُقَدِّم»)، اما درست آن، «مُقَدِّم» (به فتح دال) است. مترجم نمی‌داند این لغزش در فهرست میکروفیلم‌های یمن در قاهره - که در ادامه به آن اشاره می‌شود - سرچشمه دارد یا اشتباهی در مقاله خود آقای پوناوالا است.

۶. این عنوان، مطابق با عنوانی است که در نسخه خطی مسجد جامع صنعاء آمده است. میکروفیلم این نسخه در کتابخانه ملی قاهره موجود است. نک:

مسائل فقهی ویژه‌ای است که خطاب بن وسیم، یکی از بزرگان قبیله زواوه،<sup>۱</sup> آن‌ها را مطرح کرده است.

۱. «زواوة» نام قبیله‌ای از بربراست. نک: قاضی نعمان، افتتاح الدعوة، تصحیح دشرآوری، ص ۱۱۳، پاورقی ۲؛ همان، تصحیح و داد قاضی، ص ۱۱۹، پاورقی ۶. ما هیچ اطلاعی درباره این قبیله بزرگ در دست نداریم.

[مترجم: برخلاف نظر آقای پوناوالا، به نظر می‌آید سرخ‌های قابل توجهی در شناخت این قبیله در منابع گوناگون وجود دارد. مترجم در پاورقی آقای دشرآوری، مطلبی در شناخت این قبیله نیافت و به تصحیح خانم و داد قاضی نیز دسترسی نداشت تا دریابد که آیا وی درباره این قبیله چیزی گفته است یا نه؛ از این رو، در ادامه، به گزیده‌ای از مطالبی که در شناخت ایشان و رابطه آن‌ها با فاطمیان یاری می‌دهد، اشاره می‌شود: زواوه قبیله‌ای بزرگ از بربرها (یعنی بومیان شمال آفریقا) بوده که بطون و زیرشاخه‌های بسیار داشته و پایگاه اصلی آن‌ها شهر بچایه (در ساحل مدیترانه در کشور تونس کنونی) بوده است (نک: ابن خلکان، وفيات الأعیان، ج ۶، ص ۱۹۷) اما در جاهای دیگری مانند فاس (در کشور مغرب کنونی) نیز سکونت داشته‌اند (ادریسی، نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، ج ۱، ص ۲۴۶). در برخی منابع حتی از شکل خانه‌های ایشان (از چوب و نی) نیز اشاره شده است (نک: بکری، المسالک و الممالک، ج ۲، ص ۶۶۶). این قبیله جزو آن دسته از قبائل بربر بوده‌اند که زبان عربی را پذیرفته و به آن سخن می‌گفتند (نک: ادریسی، نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، ج ۱، ص ۲۴۶). ابن خلدون بسیاری از بطون این قبیله را نام برده است (تاریخ ابن خلدون، ج ۶، ص ۱۶۹). وی هم‌چنین شرحی از سرگذشت این قبیله و برخی از امرای آن را نیز ذکر نموده است (نک: همان). از سخنان ابن حزم برمی‌آید که این قبیله، زیرمجموعه گنّامه بوده است (نک: ابن حزم، جمهرة أنساب العرب، ص ۵۰۱؛ ابن خلدون نیز به صراحت، نظر ابن حزم را تأیید می‌کند (نک: تاریخ ابن خلدون، ج ۶، ص ۱۶۸، ۲۰۰) این مسأله، با توجه به خدمتگزاری کتامة به فاطمیان (پیش‌تر به آن اشاره شد)، شایان توجه است. اما در برخی منابع دیگر، از این قبیله در کنار کتامة، به گونه‌ای یاد شده که زیرشاخه بودن آن را نسبت به کتامة نفی می‌کند (برای نمونه، نک: یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۶۸؛ مقریزی، المقفی الکبیر، ج ۲، ص ۸۳)، هم‌چنین نسابه خود بربریان نیز تأکید نموده که آن‌ها جدا از کتامة‌اند (نک: تاریخ ابن خلدون، ج ۶، ص ۱۶۸). اما به هر حال، حتی اگر زواوه جزو قبیله کتامة نباشند، در برخی منابع آمده که این قبیله از هم‌پیمانان کتامة بوده‌اند (تاریخ ابن خلدون، ج ۶، ص ۱۶۹)، بلکه در یک جا تصریح شده است که این قبیله در کنار کتامة برای یاری ابو عبد الله شیعی، داعی بزرگ اسماعیلی و زمینه‌ساز حکومت فاطمیان به او پیوستند (نک: تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۴۳) (این امر در ارجاعی که خود آقای پوناوالا ذکر کرده نیز، آمده است، یعنی در: قاضی نعمان، افتتاح الدعوة، ص ۱۱۳). البته گویا وفاداری این قبیله نسبت به فاطمیان همیشگی نبوده است؛ چرا که در برخی منابع آمده که در زمان خلافت منصور فاطمی، شاخه‌هایی از این قبیله به

نه قاضی نعمان در کتاب‌های فراوان خود به این کتاب ارجاع داده و نه ادريس عماد الدین در عیون الأخبار اشاره‌ای به آن نموده است. اما من نسخه‌ای از این کتاب (نسخه ۸۶۳/۷۱) را که در کتابخانه مؤسسه مطالعات اسماعیلی نگهداری می‌شود، نگریسته‌ام.<sup>۱</sup>

یکی از شورشیان علیه فاطمیان پیوستند (نک: صنهاجی، اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم، ص ۶۵). چهره‌های برجسته این قبیله که بتوان انتساب آن‌ها را به این قبیله تشخیص داد، بسیار اندک‌اند که عبارتند از: یحیی بن معطی مغربی ادیب حنفی مذهب (برای نمونه، نک: ابن خلکان، وفيات الأعیان، ج ۶، ص ۱۹۷)؛ عبد السلام بن علی، بزرگ مالکیه (برای نمونه، نک: ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۱۵، ص ۴۵) و یوسف بن عبدالله زواوی مالکی مذهب (نک: یونینی، ذیل مرآة الزمان، ج ۴، ص ۲۳۹). تمام این شخصیت‌ها که متعلق به سده‌های بعدی‌اند، اهل سنت (حنفی و مالکی) بوده‌اند؛ از این رو، شاید بتوان حدس زد که این قبیله برخلاف کتامة که همراه با فاطمیان از افریقیه به مصر کوچیدند، چنین نکرده‌اند و یا به هر روی، با گذشت زمان، به مذهب‌های رایج در این منطقه (به ویژه مالکیه) گرویده‌اند، هم‌چنین همه این شخصیت‌ها در دمشق بوده‌اند که شاید نشان از مهاجرت گروهی از آن‌ها به آن شهر داشته باشد. پایان سخن مترجم.]

۱. برای آگاهی از نسخه‌های خطی این کتاب، نک:

Poonawala, Biobibliography, p. 55-56, 68, 336-337; Poonawala, "Sources for alQāḍī al-Nu'mān's Works," p. 112; Cortese, Ismaili and Other Arabic Manuscripts, p. 48 [MS no 71/863].

دو نسخه دیگر نیز از این کتاب وجود دارد که ضمیمه به کتاب‌های دیگری هستند [مترجم: یعنی در درون مجموع‌هایی (چند کتاب درون یک جلد) وجود دارند]. یکی: مجموع شماره ۹۶۲/۱۶۴ (صفحه اول از این کتاب، برابر با ص ۱۱۲ از این مجموع است) و دیگری: مجموع شماره ۹۷۰/۱۷۳ (صفحه اول از این کتاب، برابر با ص ۱۲۱-۱۲۲ از این مجموع است). متأسفانه، گرتز جزئیات بیش‌تری درباره این دو نسخه ارائه نداده و تنها به این مقدار بسنده کرده که بگوید: این دو نسخه مشابه یکدیگرند. گرتز در توضیح خود نسبت به نسخه ۸۶۳/۷۱ اظهار داشته که خوردگی موربانه‌ها آسیب اندکی به متن آن رسانده است. اما این سخن وی نادرست است؛ زیرا من تصویر الکترونیکی این نسخه را نگریسته‌ام که در وضعیت خوبی قرار دارد و هیچ نشانی از موربانه خوردگی در آن دیده نمی‌شود. شایسته ذکر است که هیچ‌انجامه‌ای در پایان این نسخه وجود ندارد. در موارد زیادی، در پایان هر جواب و آغاز پرسش بعدی، فضاهایی خالی و نانویس رها شده‌اند. به نظر می‌آید این یک روش معمول در میان ناسخان بوده است؛ زیرا ایشان در آینده این فضاهای خالی را با عنوان مناسبی برای آن پرسش و پاسخ با جوهر قرمز رنگ پر می‌کردند. اما گاهی نیز این فضاهای خالی به دست فراموشی سپرده می‌شد.

نیز گفتنی است که عنوان در صفحه آغازین این نسخه، چنین است:

«هذه أجوبة القاضي النعمان بن محمد (قس) عن مسائل سأله عنها خطاب بن وسيم بن الزواوي [الزواوي]

با مشاهده درون مایه های این کتاب، تردیدی به جا نمی ماند که این اثر، نوشته قاضی نعمان است؛ چرا که محتوای بسیاری از صفحات آن، دقیقاً عین همان محتویاتی است که در آثار دیگر وی یافت می شود. من در این جا، دو نمونه را نقل می کنم که در آن ها، پاسخ های قاضی نعمان کاملاً همانند آن چیزی است که در دعائم آمده است:

نمونه نخست درباره حق شفعه است که اشخاص غائب و نابالغ نیز از آن برخوردارند و هنگامی که شخص غائب بازگشت و همین طور، هنگامی که نابالغ به بلوغ رسید، می توانند از این حق استفاده کنند.<sup>۱</sup>

نمونه دوم پیرامون ذبح حیوانات است و به طور خاص، درباره این است که قصاب نام

مُقَدِّم زَوَاوَةِ وَ حَاكِمُهَا».

کتاب این گونه آغاز می شود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ، أَهْلِ الْحَمْدِ وَوَلِيِّهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَنَبِيِّهِ وَعَلَى الْأُمَّةِ الصَّادِقِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ. فَإِنَّهُ وَصَلَ كِتَابَكَ، تَسَأَلُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ ذَكَرْتَ أَنَّهُ مِنْهَا، نَزَلَ [؟] بِكَ، وَ مِنْهَا مَا ذَكَرْتَ أَنَّهُ عَرَضَ لَكَ».

[مترجم: ممکن است واژه های پایانی در این جمله، این گونه باشد: «منها ما نزل بك ومنها ما ذكرت أنه عرض لك». گرچه باز هم عبارت، گره دارد و به هر حال، بدون دیدن تصویر نسخه، نمی توان نظر استواری داد].

و این گونه به پایان می رسد:

«فَهَذَا آخِرُ مَسَائِلِكَ وَ قَدْ أَجَبْنَاكَ عَنْهَا. وَ اللَّهُ تَعَالَى يُؤَقِّفُكَ لِمَا يُرِضِيهِ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ».

۱. نسخه خطی پیش گفته، ورقه ۱۶، صفحه سمت راست. عبارت آن چنین است:

«عَنِ الشُّفْعَةِ لِلْغَائِبِ وَ الطِّفْلِ. فَالشُّفْعَةُ [فِي الْمَخْطُوطِ: فَالشُّفْعَةُ] لِلْغَائِبِ حَتَّى يَحْضُرَ إِلَّا أَنْ يُسَلِّمَ فِي غَيْبَتِهِ أَوْ يَحْضُرَ بَعْدَ أَنْ مَضَتْ سَنَةٌ، فَلَا يَطْلُبُ. وَ هِيَ لِلطِّفْلِ حَتَّى يَبْلُغَ، فَإِذَا بَلَغَ وَ طَلَبَ كَانَ عَلَى حَقِّهِ مِنَ الشُّفْعَةِ. وَ إِنْ تَرَكَ وَ تَطَاوَلَ ذَلِكَ التَّرْكَ، لَمْ يَكُنْ لَهُ هِيَ. وَ لِلْحَاضِرِ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ سَنَةٍ. وَ لَا شُّفْعَةَ [فِي الْمَخْطُوطِ: شُفْعَةُ] فِي مَقْسُومٍ إِلَّا فِي الرَّبَاعِ. وَ الْعَبْدُ يَكُونُ بَيْنَ رَجُلَيْنِ فَالشَّرِيكَ أَحَقُّ بِهِ إِذَا أَرَادَ شَرِيكُهُ بَيْعَهُ».

[مترجم: از این که ناسخ در این نسخه، دو بار واژه «شفعه» را چنین نوشته («شعفت»)، می توان پی برد که وی اهل علم نبوده و در نتیجه، احتمال تصحیف در این نسخه بیش تر نیز می شود.]

نک: قاضی نعمان، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۸۹؛

خداوند را نبرد. اگر به خاطر فراموشی یا ناآگاهی، نام خداوند بُرده نشود، انسان می‌تواند نام را به زبان آورد و گوشت را مصرف کند. اما اگر نام خداوند عمداً بُرده نشود، دیگر نمی‌توان آن را مصرف کرد.<sup>۱</sup>

نیز گفتنی است که این کتاب، به موضوع‌های دشوار دیگری نیز پرداخته که در مجموعه حدیثی دعائم یا دیگر کتاب‌های فقهی جامع قاضی نعمان نیامده است.<sup>۲</sup>

۱. نسخه خطی پیش‌گفته، ورقه ۱۶، صفحه سمت چپ. عبارت، چنین است:

«عَمَّنْ ذَبِحَ وَلَمْ يُسَمِّ اللَّهَ. فَإِنَّ فَعَلَ ذَلِكَ نَاسِيًا أَوْ جَاهِلًا، سَمَّى اللَّهَ إِذَا ذَكَرَهُ وَأَكَلَتْ ذَبِيحَتَهُ وَإِنْ تَرَكَ التَّسْمِيَةَ مَتَعَمِّدًا، لَمْ تُؤْكَلْ ذَبِيحَتُهُ».

[مترجم: در اصل مقاله، گفته شده که اگر از سر فراموشی یا ندانستن، نام خداوند برده نشود، هر کسی می‌تواند این نام را ببرد و گوشت را مصرف کند:

“If God’s name was forgotten or not mentioned out of ignorance, one may utter God’s name and eat the animal.”

اما با نگاه دقیق به عبارت قاضی نعمان، به نظر می‌رسد وی تنها به این مطلب اشاره دارد که آن کسی که باید در این حالت، نام خداوند را ببرد، خود ذبح‌کننده است. پایان سخن مترجم نک: قاضی نعمان، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۷۴، ۱۷۵.

al-Qādī l-Nu‘mān, The Pillars of Islam, II, p. 157.

۲. من تنها به اشاره به دو مورد بسنده می‌کنم (نسخه خطی، ورقه ۸، صفحه سمت راست و چپ): «عن رجلٍ اشترى طفلةً، فعلم بعد ذلك أنها حرةٌ، وقد باعها. وقام عليه وليها بردها، فطلبها حيث كانت. فإن لم يكن عالماً [في المخطوط: علم] بأنها حرةٌ فليس عليه أن يطلّبها. ويؤخذ بذلك الذي اغتصبها إن وجد. فإن لم يوجد، طلبها وليها والمحتسب فيها حيث كانت. فتخرج من يدي من هي في يديه إذا ثبتت حريتها، ويتراجع المتبائعون لها بثمنها.

عن رجلٍ يكون عليه الدين فيدعي الإفلاس. على من تكون البيئته في ذلك؟ إن كان الدين لزومه من حالةٍ أو جنائيةٍ أو صداقٍ امرأته أو ما أشبه ذلك مما لم يصل إليه، فالقول قوله في أنه مُفلسٌ مع يمينه إلا أن تشهد البيئته عليه أنه مَلِيٌّ، لأن كل إنسانٍ كان في ابتدائه فقيراً لا مال له، والمال فائدةٌ، وهو على أصلٍ، ما كان عليه حتى تقوم عليه البيئته بالفائدة. وإن كان الدين من شيءٍ وصل إليه، فادعى العدم، فعليه البيئته أنه أفلسٌ من ذلك وذهب من يده».

[مترجم: در مقاله، عبارت عربی به اشتباه، این گونه ذکر شده است: «وهو على أصلٍ، ما كان عليه حتى» (ویرگول نیز گذاشته شده است)؛ اما درست آن چنین است: «وهو على أصلٍ ما كان عليه حتى» یعنی: «باید درباره آن شخص، بنا را بر اصلی گذاشت که در وی محقق بوده است (یعنی فقر)».]

## ۲۰- کتاب افتتاح الدعوة و ابتداء الدولة، یا کتاب الدولة

قاضی نعمان در کتاب المجالس و المسایرات با ارجاع به افتتاح الدعوة و ابتداء الدولة (آغاز تبلیغ و پایه‌ریزی حکومت) می‌گوید:

«و [مُعَرِّ]١ مرا مأمور ساخت تا تاریخ فرمانروایی [فاطمیان] را در یک کتاب، و ویژگی‌های نیکوی بنی‌هاشم و ویژگی‌های بد بنی‌عبدشمس را در کتابی دیگر گردآورم. پس من این کار را انجام دادم و در هر یک از این دو زمینه، کتابی بزرگ و جامع، مشتمل بر بخش‌های (اجزاء) فراوانی تألیف نمودم. ساختار و تبویب این کتاب‌ها مطابق با نظر معرّشکل گرفت و وی مرا در [محتوای] آن‌ها راهنمایی کرد. [پس از اتمام این کتاب‌ها،] آن‌ها را بروی عرضه داشتم و او [پس از بررسی،] آن‌ها را نیکو شمرده و پسندید. و [درود خداوند بر او -]٢ فرمود: «درباره تاریخ حکومت [فاطمیان] و داعیان و مؤمنانی که به خاطر این حکومت به پا خاستند و در پایه‌ریزی آن تلاش داشتند، من دوست دارم که سرگذشت٣ ایشان در میان آیندگان، جاودان باشد و نامشان در میان گذشتگان به نیکی برجای بماند و [ستایش و] دعای کسانی را که [سرگذشت نمونه] آن‌ها را [می‌خوانند و] می‌شنوند، در پی داشته باشد و تکریمی را که خداوند - عزّوجلّ - در سرای باقی برای ایشان فراهم نموده، برنسل‌ها و ذریهٔ ایشان آشکار نماید. از آن‌جا که آن‌ها [آن اشخاص پرهیزکار و دلیر] به اندازه‌ای عمر

---

۱. مترجم: عبارت در منبع اصلی چنین است: «و [مُعَرِّ] خداوند بر او درود فرستد و شوکتش را پاینده دارد، مرا مأمور ساخت». اما پوناوالا در مقاله، جملهٔ میانی را انداخته، بدون آن که از نشانهٔ [...] نیز برای انداختن آن در این نقل قول استفاده کند. در ادامهٔ نقل قول این عبارت، برخی دیگر از این موارد بوده که در پاورقی تذکر داده شده است. این در حالی است که وی در جاهای دیگر، هنگام حذف و اختصار از نشانهٔ پیش‌گفته استفاده می‌کند.

۲. مترجم: افزوده با توجه به متن اصلی.

۳. مترجم: در اصل عبارت عربی: «أن تخلص أخبارهم» آمده است. اما آقای پوناوالا در ترجمهٔ عبارت از تعبیر "for their deeds to be immortalized" که ترجمهٔ تحت اللفظی آن «کارها» و «اعمال» است که شاید در فضای زبان انگلیسی همان معنای عربی را منتقل کند. اما با توجه به واژهٔ «أخبار» که در عبارت اصلی آمده، به نظر می‌رسد ترجمهٔ آن در فارسی به «سرگذشت» استوارتر باشد.

نکردند [تا کارهای قهرمانانه خود را برای ما بازگو کنند]؛ این وظیفه ماست که یاد آن‌ها را زنده نگه داریم و حق آن‌ها را ادا کنیم<sup>۱</sup>».

قاضی نعمان در شرح الأخبار پنج بار به افتتاح الدعوة ارجاع داده است.<sup>۲</sup>

۱. مترجم: جمله پایانی در اصل مقاله، این‌گونه ترجمه شده؛ اما با توجه به عبارت عربی، ترجمه درست آن، چنین است:

«و این بخشی از وظیفه ما نسبت به آن‌ها در حفظ حرمت و ادای حق ایشان است؛ چرا که ما آن‌ها را ندیده‌ایم تا بتوانیم حقشان را به خودشان ادا نماییم».

۲. قاضی نعمان، المجالس و المسایرات، ص ۱۰۸. متن عربی این‌گونه است:

«و أمرني [المعز] صلوات الله عليه وأدام علو أمره، بجمع أخبار الدولة في كتابٍ و مناقب بني هاشمٍ و مثالب بني عبد شمسٍ في كتابٍ. ففعلتُ و جمعتُ من كلِّ فيٍّ من هذين الفئتين كتاباً ضخماً جامعاً يجتمع على أجزاء كثيرةٍ على ما رتبته لي و أفادنيه عليه السلام. و رفعتُهما إليه، فاستحسنهما و ارتضاهما و استجاد معناهما، و قال عليه السلام: أما أخبار الدولة و من قام فيها و سعى في إقامتها من الدعاة و المؤمنين، فإني أحبُّ أن تُخلد أخبارهم هكذا في الباقين، و يبقى ذكركم بالخير في الغابرين، و يُخلفهم فيه دعاء السامعين، يُعرف ذلك لأعقابهم من بعدهم مما أعدّه الله عزَّو جلَّ لهم من الكرامة في دار المقام. و هذا مما يجب علينا لهم من الحفظ و الحقی إذ لم يلحقونا فنؤدِّي ذلك إليهم».

[مترجم: در مقاله، عبارت این‌گونه اعراب‌گذاری شده: «يُخلفهم فيه دعاء السامعين» در حالی که به نظر می‌رسد درست آن، چنین است: «يَخلفهم فيه دعاء السامعين» و یا «يُخلفهم فيه دعاء السامعين».]

ادریس عماد الدین عبارت بالا را در عیون الأخبار، ص ۶۳ بازتاب داده است. مجدوع نیز عین این متن را آورده است. فهرسة الكتب و الرسائل، ص ۶۸۶۷. هم چنین، نک:

Ismail K. Poonawala, "The Beginning of the Ismaili Da'wa and the Establishment of the Fatimid Dynasty as Commemorated by al-Qāḍī I-Nu'mān", p. 338-363.

۳. قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۳۵۴. عبارت چنین است:

«[ظهور المهدي] [...] وإن كنا إنما ذكرنا من أمره في هذا الباب جملاً و نُكتاً، إذ كان ذكره ذلك يُخرُج عن حدِّ هذا الكتاب، و قد ذكرنا ذلك و أثبتناه في كتاب الدولة».

همان، ج ۳، ص ۳۶۶. عبارت چنین است:

«وقد يكون المراد بالذين يُخرجون من المشرق من خرج منه من الدعوة إليه، كما كان ابو عبد الله صاحب دعوة المغرب و من كان معه ممن أرسله داعي اليمن، و قد ذكرْتُ خبرهم في كتاب الدولة».

[مترجم: در مقاله، «داعی اليمن» آمده که درست آن «داعی» (بدون ضمّه) است.]

همان، ج ۳، ص ۴۰۳. عبارت چنین است:

قاضی نعمان در پایان کتاب می‌گوید: «من این کتاب را در محرم ۳۴۶ ق [ / آوریل ۹۵۷م] تکمیل کردم».<sup>۲</sup> در حدّ اطلاع نگارنده این سطور، این تنها کتابِ قاضی نعمان است که در انجامه‌اش، تاریخ پایان یافتنِ تألیفِ آن ذکر شده است.

[تنوع یادکردی که از نام این کتاب شده نیز جالب توجه است: <sup>۳</sup> خود قاضی نعمان در شرح الأخبار به این کتاب، با عنوان کتاب الدولة ارجاع می‌دهد. محمد الیمانی در سیره الحاجب جعفر به این کتاب با عنوان ابتداء الدولة الطالبية ارجاع می‌دهد.<sup>۴</sup> ابن

---

«ما أخبره الثقات من أصحاب أبي القاسم، صاحب دعوة اليمین [...] وقد ذكرنا في كتاب الدولة الطاهرة المرضية» همان، ج ۳، ص ۴۱۳. عبارت چنین است:

«وآيات المهدي في الدعوة التي أيده الله [...] وقد ذكرنا سيرته فيها من أولها إلى آخرها في كتاب الدولة».

همان، ج ۳، ص ۴۱۹-۴۲۰. عبارت چنین است:

«و من ذلك قول الحرّبي، و كان شيخاً من قرية من قرى ثونس، يُقال لها أعرابيّ، قد خرف، و كان عنده أخبار ما يكون، فأنتهى خبره إلى إبراهيم بن أحمد الأغلبيّ [...] و لحق أيام أبي عبد الله، و أرسل إليه [...] و قد ذكرنا ما جرى بينهما في كتاب الدولة».

۱. مترجم: در اصل مقاله، در این جا کروشۀ گذاشته نشده، اما از آن جا که طبیعتاً تاریخ میلادی در نقل قول نیامده (چنان که واضح است)، در کروشۀ قرار داده شد.

۲. عبارت چنین است: «و كان بسطي إياه في المحرم سنة ستّ و أربعين و ثلاثمائة».

[مترجم: آقای پوناوالا، «بسطی» را به معنای کامل کردن تألیف کتاب و پایان دادن به آن (“complet”) دانسته است که در این صورت، به این معناست که قاضی نعمان نگارش این کتاب را احتمالاً مدتی پیش از محرم آغاز کرده و در محرم به پایان رسانده است، در حالی که به نظر نمی‌رسد این معنا با این واژه سازگار باشد. بلکه باید گفت این واژه در این جا به معنای در گود نگارش کتاب رفتن و اشتغال به تفصیل مطالب آن داشتن است؛ چنان که خود قاضی نعمان در آغاز دعائم می‌گوید: «فقد رأينا [...] عند ظهور ما ذكرناه أن نبسط كتاباً جامعاً مختصراً يسهل حفظه...» (دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱) که به روشنی نشان می‌دهد که منظور او از «بسط»، ضرورتاً کامل نمودن تألیف نیست. در این صورت، باید گفت معنای سخن قاضی نعمان این است که این کتاب را در محرم... نگاشته است و نشان می‌دهد که وی کلّ افتتاح الدعوة را در یک ماه نوشته که جالب توجه است.]

۳. مترجم.

۴. یمانی، سیره الحاجب جعفر، ص ۱۲۵. عبارت چنین است:

«قد ذكرها القاضي نعمان بن محمد في كتابه الذي ألفه في ابتداء الدولة الطالبية».



شهر آشوب از این کتاب با عنوان [کتاب] الدولة یاد می‌کند.<sup>۱</sup> و از سوی دیگر، ابن خلکان از آن با عنوان ابتداء الدولة للعبیدیین نام می‌برد.<sup>۲</sup>

در کتاب افتتاح الدعوة، قاضی نعمان به معالم المهدي، سيرة المعز، و [الأرجوزة الموسومة بذات المَحْن في سيرة مخلد بن كيداد]<sup>۳</sup> ارجاع می‌دهد [که نشان از تألیف آن، پس از این کتاب هاست]<sup>۴</sup>.

و داد قاضی، این کتاب را در ۱۹۷۰م تصحیح کرده و آن را با عنوان رسالة افتتاح الدعوة وزیر عنوان رساله فی ظهور الدعوة العبیدية الفاطمية به چاپ رسانده است.<sup>۵</sup> باید گفت

---

[مترجم: شاید پنداشته شود که از عبارت یمانی صراحتاً بر نمی‌آید که وی در پی نام بردن از عنوان کتاب قاضی نعمان بوده است، بلکه شاید وی با تعبیر «فی» تنها به موضوع این کتاب اشاره کرده باشد. برخلاف تعبیرهایی که خود قاضی نعمان داشت که صراحتاً از این کتاب با عنوان کتاب الدولة یاد می‌کرد. گرچه به نظر می‌رسد ذکر عنوان کتاب گاهی با «فی» نیز می‌آید.]

۱. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۱۳.

۲. ابن خلکان، وفيات الأعيان، ج ۵، ص ۴۱۵-۴۱۶.

[مترجم: نقل آقای پوناوالا از ابن خلکان در این جا دقیق نیست؛ زیرا آن چه در وفيات الأعيان آمده، چنین است: ابتداء الدعوة للعبیدیین. هم چنین گفتنی است که مقریزی نیز از این کتاب با عنوان افتتاح الدولة الزاهرة یاد کرده است. المقفی الكبير، ج ۴، ص ۲۹۲. چنان که خود پوناوالا در مقاله دیگری به این امر اشاره کرده است:

Poonawala, "Al-Qāḍī al-Nu'mān's works and the sources", p.113.

ناگفته نماند که آقای پوناوالا در این جا اشاره ای به این مطلب نمی‌کند که با وجود این که خود قاضی نعمان در کتاب های خود از این کتاب، با عنوان کتاب الدولة و... یاد کرده و حتی در خود این کتاب نیز از آن با نام افتتاح الدعوة یاد نکرده و در کتاب های کهن دیگران نیز از این کتاب، با عنوان افتتاح الدعوة یاد نشده است؛ پس چه وجهی دارد که از آن با این عنوان یاد می‌شود؟ به نظر می‌آید که وی در این عنوان (افتتاح الدعوة و ابتداء الدولة) به روشنی برادریس عماد الدین اتکا کرده است.

نک: ادریس عماد الدین، عیون الأخبار، تصحیح یعلاوی، ص ۵۶۶. پایان سخن مترجم]

۳. مترجم: آقای پوناوالا این کتاب را در گروه ذکر کرده است؛ احتمالاً به این خاطر که قاضی نعمان از دو کتاب نخست به صراحت نام برده و از آخری بدون نام یاد کرده و تنها اشاره کرده که کتابی درباره او تألیف نموده است (نک: قاضی نعمان، افتتاح الدعوة، ص ۳۳۴).

۴. مترجم.

۵. واژه «رسالة» به جای «کتاب» در این عنوان، نادرست است و خانم و داد قاضی توضیح نداده که این تعبیر را از کدام منبع گرفته است.

در نگاه اسماعیلیان، نام نخستین خلیفه فاطمی «عبد الله» بوده است. آن‌ها نام وی را به صورت مُصَغَّر، (یعنی «عَبِيدُ اللَّهِ») نمی‌پذیرند. این در حالی است که اهل سنت و خوارج (یعنی رقیبان اسماعیلیه) به شکل توهین آمیزی از این تعبیر برای یادکرد از فاطمیان استفاده می‌کردند [و آن‌ها را «عَبِيدِيَّين / عَبِيدِيَّة» می‌خواندند].<sup>۱</sup> از این رو، تعبیر «الدعوة العَبِيدِيَّة» که خانم قاضی در عنوان فرعی این کتاب به کار برده، تعبیر منصفانه‌ای نیست و نشان از نگاه جانب دارانه وی در جایگاه مصحح کتاب دارد.<sup>۲</sup>

فرحات دشرابی به تصحیح انتقادی کتاب افتتاح الدعوة پرداخته و همان گونه که در مقدمه تصحیحش بیان کرده، این کار را در سال ۱۹۶۹م به پایان رسانده است. از آن جا که وی می‌خواست رساله دکتری خود را در سوربن، با پروژه خود بر روی افتتاح الدعوة کامل نماید، چاپ آن را تا سال ۱۹۶۸م به تأخیر انداخت. اما به هر روی، او نتوانست پیش از ۲۵ می ۱۹۷۰م از پایان نامه‌اش دفاع کند و در نتیجه، نتوانست پیش از این تاریخ، تصحیح خود را منتشر نماید. از این رو، وی تصمیم گرفت تا ابتدا، رساله دکتری خود را به زبان فرانسوی با عنوان:

---

[مترجم: آقای پوناوالا آن چه را که در این پاورقی بیان کرده، دقیقاً دوباره پس از این پاورقی، در متن نیز تکرار نموده است. از آن جا که آوردن این تکرار پشت سر هم، هیچ وجهی نداشت، مترجم بر آن شد تا آن را حذف نماید و تنها به اشاره‌ای به وجود چنین مطلبی در این جا (برای رعایت امانتداری) بسنده کند].

۱. مترجم.

۲. مترجم: هر چند نگاه‌های جانب دارانه در رویارویی پیروان مذاهب گوناگون با یکدیگر، انکارناپذیر است و کار بست تعبیر «عبیدیه» با بار معنایی منفی آن در عنوان این کتاب، به دور از اخلاق حرفه‌ای است؛ اما به نظر می‌رسد آن چه آقای پوناوالا می‌گوید نیز بدون پژوهش علمی بی‌طرفانه، پذیرفتنی نیست؛ زیرا از سخن ایشان بر می‌آید که در داوری میان درستی «عبد الله» و «عبید الله»، در عمل، سخن منابع خود اسماعیلیان را برتر می‌داند؛ در حالی که نمی‌توان تنها بدین خاطر که در منابع خود اسماعیلیان، نام وی «عبد الله» آمده، آن را برتر از سخنان رقیبان فاطمیان دانست. یعنی هم چنان که ممکن است تغییر نام مهدی از «عبد الله» به «عبید الله» کار دشمنان اسماعیلیان باشد، در مقابل، این احتمال نیز وجود دارد که نام اصلی او «عبید الله» بوده و منابع فاطمیان با دیدن سوء استفاده‌ای که دشمنان از نام اصلی وی می‌کنند، از آن به «عبد الله» تعبیر کرده باشند، تا جلوی توهین به امامشان را تا اندازه ممکن بگیرند.

Le califat fatimide au Maghreb (296-365 A.H./ 909-975 A.D.): histoire politique et institutions.<sup>1</sup>

به پایان رساند. اندکی پس از آن بود که وی دریافت که و داد قاضی در چاپ این کتاب از او پیشی گرفته است. اما از آن جا که دشرای در تصحیح خود روشی متمایز از روش و داد قاضی در پیش گرفته بود، تصمیم به انتشار تصحیح خود گرفت و آن را در ۱۹۷۵م چاپ کرد.

باید گفت تصحیح دشرای، کیفیت بهتری دارد. وی متن عربی را به پاراگراف‌هایی تقسیم‌بندی نموده و به ذکر خلاصه‌ای تحلیلی از هر کدام از پاراگراف‌های متن پرداخته است. هم‌چنان که پیش‌تر نیز گوشزد شد، دشرای افزون بر تصحیح افتتاح الدعوة، رساله‌ای با نام "Le califat fatimide au Maghreb" نیز دارد که آن نیز مبتنی بر افتتاح الدعوة بوده است.

شایسته ذکر است که عارف تامر نیز، افتتاح الدعوة را تصحیح نموده و در سال ۱۹۹۶م منتشر نمود. هم‌چنین حسام خ‌ضور نیز این کتاب را تصحیح کرده، اما من نتوانستم آگاهی بیش‌تری درباره تصحیح وی به دست آورم. یکی از مقاله‌های من نیز که در سال ۲۰۰۳م منتشر شده، بر پایه افتتاح الدعوة بوده است. عنوان این مقاله، چنین است:

"The Beginning of the Ismaili Da'wa and the Establishment of the Fatimid Dynasty as Commemorated by al-Qāḍī l-Nu'mān".<sup>2</sup>

در سال ۱۹۸۹م، جیمز لندزی،<sup>۳</sup> ترجمه‌ای [انگلیسی و]<sup>۴</sup> ناقص از این کتاب منتشر

---

۱. این رساله در سال ۱۹۷۰م برای دانشگاه سوربن فرستاده شد و در ۱۹۸۱م در تونس چاپ شد. حمّادی الشاحلی آن را به عربی ترجمه نمود و با عنوان الخلافة الفاطمية بالمغرب در بیروت، دار الغرب الإسلامي، ۱۹۹۴م چاپ کرد.

2. Ismail K. Poonawala, "The Beginning of the Ismaili Da'wa," in Culture and Memory in Medieval Islam, Essays in Honour of Wilferd Madelung, p. 338-363.

3. James Lindsay.

۴. مترجم.

کرد. این ترجمه تنها در بردارنده فصل‌های هشتم و نهم [از بخش دوم] کتاب بوده و برپایه تصحیح دشرای است.<sup>۲</sup> این دو فصل، گزارش مفصلی از فعالیت‌های ابوعبدالله شیعی در میان قبیله کُتامة بیان می‌کند که می‌تواند به ما در شناخت نظام سیاسی، اجتماعی و نظامی مردمان بومی شمال آفریقایاری دهد و افزون بر این، ما را با تلاش‌هایی که ابوعبدالله در سازمان دهی آن‌ها در راستای اغراض خود انجام داده، آشنا سازد.

در سال ۲۰۰۶ م، حمید حاجی، ترجمه انگلیسی افتتاح الدعوة را به همراه افزوده‌هایی منتشر نمود و این عنوان را بر آن نهاد:

Founding the Fatimid State: The Rise of an Early Islamic Empire.

شایسته ذکر است که مقریزی، تاریخ‌دان مشهور مصری، از کتاب افتتاح به عنوان یکی از منابع خود در شرح حال المهدی در کتاب المَقْفَى بهره برده است. وی هم‌چنین در کتاب اتعاظ الحنفاء بأخبار الأئمة الخلفاء نیز از این کتاب برای توصیف چگونگی پایه‌گذاری سلسله فاطمیان در شمال آفریقا استفاده کرده است.<sup>۳، ۴</sup>

## ۲۱- کتاب الاختصار لصحیح الآثار عن الأئمة الأطهار = مختصر الآثار

قاضی نعمان در کتاب المجالس و المسایرات، با اشاره به دلیل تألیف کتاب الاختصار لصحیح

الآثار عن الأئمة الأطهار (گزیده روایات معتبر از امامان پاک) می‌گوید:

«برخی از قاضیان، والیان و طالبان علم از من خواستند تا کتاب مختصری تألیف کنم که احادیث خاندان پیامبر خدا ﷺ (اهل البیت) را [در موضوع‌های فقهی] در برداشته باشد، به گونه‌ای که مفاهیم آن را سریع‌تر منتقل کند و یادگیری و حفظ آن آسان باشد. از

۱. مترجم.

2. James Lindsay, "Kitāb Iftitāh al-Da'wa by al-Qāḍī I-Nu'mān, Section II, Chapters VIII and IX," al-'Arabiyya, 22 (1989), p. 157-168.

این دو بخش، مطابق با صص ۹۰۷۹ و بندهای ۸۳۰۷۱ از تصحیح دشرای هستند.

3. Poonawala, "Sources for al-Qāḍī al-Nu'mān's Works," p. 113-114.

۴. مترجم: در پایان، شایسته ذکر است که حجم کتاب افتتاح الدعوة - به گفته عماد الدین - دو جزء بوده است. نک: ادريس عماد الدين، عيون الأخبار، تصحيح يعلاوى، ۵۶۶.

این رو، من تألیف این اثر را آغاز نمودم و برآوردم این بود که نسخه برداری از روی این کتاب - هنگامی که به پایان رسد - برای کسی که می‌خواهد نسخه‌ای از آن داشته باشد، تنها به اندازه یک دینار یا کم‌تر هزینه خواهد داشت. از این رو، من این کتاب را کتاب الدینار (کتاب یک دینار) نام نهادم و در مقدمه آن نیز به این امر اشاره کردم. هر بخشی از کتاب که به پایان می‌رسید، من آن را بر معز عرضه می‌کردم و از او می‌خواستم که آن را مطالعه کند [...]».

معز [پس از مطالعه آن،] با دست خط خود برای قاضی نعمان نوشت:

«خداوند نگهدار تو باشد، ای نعمان! من کتاب را مطالعه کردم. چیزی که بیش‌تر در نظر من خوب آمد، معتبر بودن احادیث آن و گزیده‌گویی عالی آن است.<sup>۲</sup> اما به هر روی، چند واژه در آن هست که درک آن برای بسیاری از دوستان ما دشوار است. آن‌ها را توضیح بده تا فهم آن برای ایشان آسان شود و عنوان کتاب را نیز کتاب الاختصار لصحیح الآثار عن الأئمة الأطهار بگذار.»<sup>۳</sup>

۱. مترجم.

۲. مترجم: چیزی که در متن آمد، مطابق با ترجمه انگلیسی پوناوالا از عبارت بود که چنین است:

“and what I admired the most is the soundness of the traditions, and the excellence of its brevity.”  
اما به نظر می‌رسد که ترجمه بهتر عبارت عربی، چنین است: «پس آن چه که در آن دیدم، یعنی معتبر بودن احادیث آن و گزیده‌گویی عالی آن، مرا شگفت زده کرد». یا به سخن روان‌تر: «پس اعتبار احادیث آن و گزیده‌گویی عالی آن، مرا به وجد آورد». یعنی در متن عربی، اشاره‌ای به این مطلب وجود ندارد که بیش از همه، این مسائل باعث شگفتی معز شده؛ بلکه اشاره به این است که تمام آنچه باعث شگفتی وی شده همین مسائل یعنی اعتبار احادیث و گزیده‌گویی آن بوده است.

۳. قاضی نعمان، المجالس و المسایرات، ص ۳۲۷-۳۲۸. عبارت عربی چنین است:

«وسألني بعضُ القضاةِ والحُكَّامِ والطلبةِ بسَطَ كتابِ مختصرٍ من قولِ أهلِ البيتِ لهم، يُقَرَّبُ معناه ويُسهَّلُ حفظه و يُخَفِّفُ مُؤَنَّتَهُ. فابتدأتُ شيئاً منه. وقَدَرْتُ أنَّ الكتابَ إذا كُمِّلَ، قامَ على من يريدُ انتساخه بدینارٍ فما دونه. وسمَّيْتُه كتابَ الدینارِ وذكُرتُ ذلكَ في بسَطِ افتتاحِهِ. ورفعْتُ ما بدأتهُ منه إلى المعزِّ (صلح) [...] و سألتهُ قراءتهُ عليه و سماعهُ منه، ليكونَ مأثوراً.»

[مترجم: در اصل مقاله این گونه آمده: «يُقَرَّبُ معناه و يسهلُ حفظه و تخففُ مؤنثه»، یعنی فعل اول از باب تفعیل و متعدی است، اما فعل آخر ثلاثی مجرد و لازم است، در حالی که این اعراب‌گذاری نادرست است؛ زیرا در این سیاق، یا باید همه افعال متعدی باشند (یعنی: يُقَرَّبُ معناه و يسهلُ حفظه

و يُحْفُ مُؤَنَّتَه) یا همگی لازم باشند (يَقْرَبُ معناه وَيَسْهَلُ حِفْظُهُ وَتَحْفُ مُؤَنَّتُهُ). از آن جا که در تصحیح المجالس و المسایرات، ص ۳۲۷-۳۲۸، به شکل دوم آمده، همین گونه بهتراست؛ به ویژه که نیازی به تصرف در متن و مذکر کردن فعل آخر نیست. پایان سخن مترجم]

Poonawala, "Evolution of a-Qāḍī I-Nu'mān's theory of Ismaili jurisprudence," p. 300-302; Lokhandwalla, Kitāb Iḥtilāf uṣūl al-madhāhib, p. 21-26;

ادریس عماد الدین، عیون الأخبار، ج ۶، ص ۵۸-۶۰. ادریس عماد الدین گفته که این کتاب، مختصری از کتاب دعائم الإسلام بوده است. اما سخن وی نادرست است. اما وی پس از آن، عین عبارتی را که در بالا (از المجالس و المسایرات) نقل شد، می آورد - بدون آن که به منبعی اشاره کند - و بدین گونه، خودش با سخن اول خود مخالفت می کند. لوخاندوالا به طور قانع کننده ای استدلال نموده که این کتاب پیش از دعائم الإسلام تألیف شده و من کاملاً با نتیجه گیری او موافقم. قاضی نعمان در مقدمه مختصر الآثار می گوید:

«قال القاضي النعمان بن محمد: كنت قد جمعت من قول موالينا الأئمة الطاهرين من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وعليهم أجمعين، كثيراً في علم الفتيا و صنفها و بوثها و جزأها و ألفها. و حكيت الروايات على اختلاف الرواة عنهم و أثبت الثابت عنهم منها، و جئت بالدلائل على ذلك و البيان و الشواهد و البرهان. فكثرت عدد أجزاءها و عظمت المؤنة فيها على ذوي ابتغائها و اختصرت منها موزوناً و منشوراً في مختصرات، لم تؤد كثيراً من الطالبين إلى الغايات. فأعجزتهم تلك لتكثارها و استقلوا الفائدة في هذه لاختصارها. و سألتني غير واحد من القضاة و الحكام و الأولياء، الطالبين علم الحلال و الحرام، أن أجمع لهم كتاباً متوسطاً في ذلك، يقرب معناه و يكتفي به من كتبه و قراءته، و يحفظه الحدث الصغير، و يفيد منه الشيخ الكبير، و يتسع له السعول و الخليلي، و ينال الفقير و الغني. فآلفت لهم هذا الكتاب متوسطاً بين التطويل و الاختصار و سميته مختصر الآثار. و لما اعتبرت مقدار هذا الكتاب فرأيتُه يقصُر عن إدخال الأسانيد فيه و رأيت أن ذلك ما لا غناء به عنه، رأيت أن أخصه بأقرب الأسانيد و أعلاها و أصحها و أثبتها و أسناها. فرفعت ما أردت إثباته فيه شيئاً بعد شيء إلى ولي الأمر و إمام الزمان و صاحب العصر، مولاي أمير المؤمنين المعز لدين الله، صلوات الله عليه و على آباءه الأئمة الطاهرين. فأسقطت من ذلك ما أمر - أدام الله علو أمره - بإسقاطه و أثبتت في هذا الكتاب ما ارتضاه و أمر بإثباته و قرأته عليه قراءة. فكلُّ مُثَبِّتٍ فيه فنه، و أنا أرويه لمن أخذته عني عنه عن آباءه الطاهرين؛ فقد استضاء نوراً من اقتبس من نور أمير المؤمنين و قد استعذب ماءً من يشرب من رأس العين».

[مترجم: در مقاله، "فأعجزتهم تلك لتكثارها" آمده که احتمالاً اشتباه تایپی است، چون چنین واژه ای اصلاً در ادبیات عربی یافت نمی شود، و درست آن باید «لإكثارها» (به احتمال قوی تر) یا «لتكاثرها» باشد. هم چنین در مقاله چنین آمده است: «يكتفي به من كتبه و قراءته»؛ یعنی منظور پوناوالا این بوده که اعراب واژه ها در این جمله، این گونه است: «يكتفي به من كتبه و قراءته»، در حالی که چنین جمله ای استوار نیست و ظاهراً اصل جمله باید چنین باشد: «يكتفي به من كتبه

متنی که از این کتاب برجای مانده، به وسیله نوّه قاضی نعمان، حسین بن علی بازنویسی شده است. حسین اجازه (اذن تدریس و روایت) این کتاب را از پدرش علی دریافت کرده و علی نیز این کتاب را نزد پدرش قاضی نعمان در سال ۳۴۸ ق/ ۹۵۹ م قرائت کرده و برپایه اجازه‌ای که از پدرش گرفته بود، اجازه روایت این کتاب را به پسرش حسین داده بود. از این رو، می‌توان پی برد که این کتاب یا در همین سال ۳۴۸ ق، یا پیش از آن تکمیل شده است. این اجازه دوگانه [دو نسل پشت سرهم] در نسخه‌های خطی اسماعیلی نادر است.

پس از آن که دعائم به عنوان معتبرترین منبع [در قلمرو فاطمیان] به رسمیت شناخته شد، کتاب اختصار در جایگاه دوم قرار گرفت. این که سه نسل پشت سرهم از خلفا - امامان فاطمی (یعنی المعزّ، العزیز و الحاکم) اجازه روایت این کتاب را نخست به خود قاضی نعمان و سپس به پسر او و پس از آن، به نواده وی داده‌اند، شاهدی بر وجود این جایگاه برای این کتاب است.

گفتنی است که مجدوع نام این کتاب را بدون هیچ تفصیلی و کاملاً ساده، «مختصر الآثار» ذکر کرده است؛<sup>۱</sup> زیرا به هیچ نسخه‌ای از آن دسترسی نداشته است [تا از عنوان تفصیلی آن که بر روی صفحه عنوان نوشته شده، آگاهی یابد].<sup>۲</sup>

هم‌اکنون این کتاب در دو جلد برجای مانده است: جلد نخست، هشت فصل زیر را دربردارد: الرغائب في طلب العلم، الطهارة، الوضوء، الصلاة، الزكاة، الصوم، الحجّ و الجهاد. اما محتویات جلد دوم همانند محتویات جلد دوم دعائم است.<sup>۳</sup>

---

و قرأه». احتمالاً یا در اعراب‌گذاری موجود در نسخه، تصحیفی رخ داده و یا خوانش آقای پوناوالا از آن نادرست بوده است. هم‌چنین باید گفت مختصرات منظوم و منثور که قاضی نعمان در این عبارت از آن یاد می‌کند، ظاهراً همان الارجوزة و کتاب الاقتصار است.

Cortese, Arabic Ismaili manuscripts: The Zāhid 'Alī Collection, p. 120.

۱. مجدوع، فهرسة الكتب و الرسائل، صص ۳۲، ۳۴.

۲. مترجم.

۳. برای آگاهی از نسخه‌های خطی این کتاب، نک:

## ۲۲- کتاب فی الحجة علی ابن واسول فیما ادعاه من الإمارة بغير عقد إمام

در ماجرای ابن واسول (فرمانروای سِجلماسه<sup>۱</sup> که عقائد خارجی (منسوب به خوارج) خود را کنار گذاشت و به مذهب مالکی گروید و لقب «امیر المؤمنین» را به خود بست و در حدود سال ۳۴۸ ق/ ۹۶۰ م دستگیر و به منصوریه فرستاده شد)<sup>۲</sup>، قاضی نعمان در المجالس و المسایرات می‌گوید:

«بسطتُ له [أي لابن واسول] کتاباً فی الحجة علیه فیما ادعاه من الإمارة بغير عقد إمام، [...] وما تعدی إليه بعد ذلك من ادعائه الإمامة و تسمیه بأمر المؤمنین و تلقیه بالشاکر لله و الردّ فیما بلغنا أنه احتجّ لنفسه بذلك، فتعاطمّ ذلك لما انتهى إليه و اعترف بالخطأ و الجهل علی نفسه [...]»<sup>۳</sup>.

مصحّحان المجالس و المسایرات در پاورقی گوشزد کرده‌اند که هیچ نسخه‌ای از این کتاب در دست نیست.<sup>۴</sup>

گفتنی است ابن واسول، شاهزاده مدراری<sup>۵</sup>، در سال ۳۳۱ ق/ ۹۴۲ م بر شهر سِجلماسه

---

۱. مترجم: شهری پررونق که امروزه جزو کشور مغرب به شمار می‌آید (نک: ابن حوقل، صورة الأرض، ج ۱، ص ۶۱؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، ص ۱۸۱). فعالیت‌های خوارج (که از بزرگ‌ترین رقیبان اسماعیلیه بوده‌اند) در این شهر پررنگ بوده (برای نمونه، نک: بکری، المسالک و الممالک، ج ۲، ص ۸۳۸)؛ بلکه بنای اولیه این شهر نیز به دست آن‌ها انجام گرفته (نک: بکری، المسالک و الممالک، ج ۲، ص ۸۳۷) و ایشان (فرقه صفریه خوارج) در همین شهر موفق به تشکیل حکومتی برای خود شده‌اند (برای نمونه، نک: اشعری، مقالات الإسلامیین، ت زرور، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابن عذاری، بیان المغرب فی أخبار الأندلس و المغرب، ج ۲، ص ۴۰). سِجلماسه پایگاه اولیه عبدالله / عبیدالله مهدی (بنیان‌گذار فاطمیان) در شمال آفریقا نیز بوده است (برای نمونه، نک: قاضی نعمان، افتتاح الدعوة، تحقیق دشراوی، ص ۱۶۵).

۲. مترجم: در ادامه، بسیاری از این مطالب، با توضیح بیش‌تری تکرار می‌شود.

۳. قاضی نعمان، المجالس و المسایرات، ص ۳۸۱.

[مترجم: عبارت در مقاله چنین ذکر شده، اما ظاهراً در تعبیر «الردّ فیما بلغنا»، واژه‌ای افتاده و باید «الردّ علیه فیما بلغنا» درست باشد. هم‌چنین در مقاله، «تلقیه» آمده، در حالی که درست آن «تلقیه» است.]

۴. درباره ابن واسول، نک: دشراوی، الخلافة الفاطمية بالمغرب، صص ۳۴۴-۳۴۸.

۵. مترجم: بنو مدرار از سلسله‌های پادشاهی در سِجلماسه بوده‌اند که مذهب خارجی صُفری داشته‌اند



سلطه یافت و روابط نزدیکی با امویان قرطبه [اندلس] برقرار کرد. وی پیروی از مذهب صُفَری خارجی<sup>۱</sup> را کنار گذاشت. با آن که نیاکان او پیرو این مذهب بودند. و به مذهب مالکی گروید. او در سال ۳۴۲ ق/ ۹۵۳-۹۵۴ م لقب «الشاکر لله» را برای خویش برگزید و خود را «امیر المؤمنین» خواند. مَعَز که نمی توانست این حجم از نافرمانی را تحمل نماید، به سردار سپاهش، جوهر صِقَلی دستور داد تا وی را دستگیر کند. او نیز ابن واسول را در سال ۳۴۷ ق/ ۹۵۹ م اسیر کرده و با خود به منصوریه برد.<sup>۲</sup>

---

(برای نمونه، نک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۵۹۸؛ ابن الأبار، الحلة السیراء، ص ۱۹۲؛ پوناوالا نیز در ادامه، به منبعی در شناخت ایشان اشاره می کند). هم چنین شایسته ذکر است که در اصل مقاله، در این جا لغزشی رخ داده و به جای «مدراری»، «میردادی» («Mirdādī») نوشته شده است.

۱. مترجم: صُفَریه (پیروان زیاد بن اصفیر) یکی از فرقه های خوارج بوده اند. این گروه، نسبت به دیگر فرقه های خوارج مانند ازرقه، باورهای میانه روتری داشته اند (نک: شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۷). بزرگ ترین جلوه صُفَریه و نمود قدرت سیاسی ایشان، در همان حکومت بنی مدرار بوده که پیش تر به آن اشاره شد.

2. Charles Pellat, "Midrār (Banū)," EI2.

